

هفته نامه



سال دوم ... شماره ۵۵
پنجمین ۱۳ آذرماه ۱۳۵۹
شماره ۲۵ ربیعال

رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

در این شماره:

● جنگ بین دو جناح حاکم

و مسأله آزادی

● نقدی بر نظرات سازمان پیکار

قسمت یازدهم: اکونومیسم، اراده گرائی و تجربیات تاریخی

● انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

قسمت آخر: ریگان و سیاستهای آینده

● بررسی کتاب: «بگذار سخن بگویم»

کتابی درباره یک شخص، یک طبقه، یک کشور

● چند پاسخ ...

● اگر این تفتیش عقاید نیست پس چیست؟

● ۱۶ آذر، روز دانشجو

جنگ بین دو جناح حاکم و مسئله آزادی

و نعلین می‌خواهیم پیش برویم که نمیشود، با عصا و جماعی می‌خواهیم بجنگیم نمیشود. واقعا با مشت بجواییم بجنگیم و دست خالی و فقط طبل میان تهی باشیم و شعار بدهیم نمیشود... ((ما به)) خلعتی که فانتوم را به پرواز در می‌آورد و در آسمانها می‌غرد و بر دشمنان می‌تازد ((احتیاج داریم)). ما باید با فانتوم برویم تا آنها را بترسانیم... ما فانتوم می‌خواهیم بلکه بالا تر از فانتوم، سلاحهای دیگری می‌خواهیم تا بتوانیم در جنگها پیروز شویم.

(کیهان، ۱۹ آبان ۵۹ - تاکیدها از ماست) آیت الله اشراقی که تا دیروز یک مکتبی صدرمد بود، یکمرتبه فریاد میکشد:

"ما متخصص می‌خواهیم، متخصص در همه چیز." (همانجا)

براستی چه شده که این چنین بقول نیمه آب در خوابگاه مورچگان افتاده است؟ صادق قطب‌زاده، یکی از منفورترین چهره‌های دو سال اخیر، دوست دیرین زهرا خانم و بنیانگذار اختناق و سانسور در صدا و سیما جمهوری اسلامی، خود را "دشمن" اختناق و سانسور در صدا و سیما جمهوری اسلامی معرفی میکند و میکوشد که از خود یک چهره ملی بسازد و یکمرتبه "مبارز گمنام" (سرمقاله‌ای کیهان بقلم دا ماد دکتر یزدی) و "آزادیخواه" میشود.

بازرگان که هیچگاه کوچکترین فرصت برای حمله به نیروهای انقلابی و تحقیر و توهین به زحمتکشان را از دست نمیدهد، کسیکه حتی در زمان نخست‌وزیریش یک "جاقوی بی تیغه" بود، یکمرتبه سکوت چندین ماهه را می‌شکنند و در مقالات روزنامه‌ای میزان تحت عنوان "مگر اختناق شاخ و دم دارد"، بدفاع از آزادی سر می‌خیزد و بجای داستانهای با مزه‌ی ملا نصرالدین ناله‌های پر سوز و گداز در مدح آزادی و در ذم اختناق می‌سراید.

بنی صدر که تا دیروز شمشیر را از روبرو به بود و می‌خواست "خانه به خانه" بکوبد و پس از کشتار وحشیانه‌ی دانشگاهها، "روز استقرار حاکمیت دولت" را در دانشگاه تهران جشن گرفت، همین بنی صدر که بعنوان فرماندهی کل قوا فرمان بمباران کردستان را می‌سداد، اکنون کلاه خود و لباس جنگی را (تمشال بنی صدر را در لباس رزمی که در روزنامه‌ها چاپ شد بخاطر دارید؟) در یکی از شهرهای خوزستان بجا گذاشت و با کت و شلوار مرتب و موی بدقت شانه کرده، در میدان آزادی و در حسینیه‌ی ارشاد، در رثای آزادی و در ذم سانسور

این روزها جدال بین دو جناح حاکمیت به اوج خود رسیده، به جنگ "سرنوشت‌سازی" تبدیل شده است. این جنگ، قبل از جنگ بیست و دو دولتهای ایران و عراق شروع شده بود ولی با آغاز و ادامه‌ی جنگ بین دو دولت، ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده است. تا جاییکه در روزهای اخیر، جنگ بین حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر، جنگ بین دولتهای ایران و عراق را نه تنها در تشریهای درشت روزنامه‌های رسمی بلکه در محنتی واقعی نیز تحت الشعاع قرار داده است. تبلور خارجی جنگ جناحهای حاکمیت با مساله‌ی "مکتب" و "تخصص" و پسا تقابل دو نوع تلقی در بازسازی سرمایه‌داری، ملموس گردید. مکتبیون معتقدند که میتوان در خدمت سرمایه‌داری قرار داشت و پسا امپریالیسم سازش کرد و در عین حال، مکتبی باقی ماندند. طرفداران تخصص و بازسازی سریع سرمایه‌داری جواب میدهند: شما پسا دروغ می‌گویید و با نمی‌فهمید و با این دروغ و نفهمی، هم ما را نابود میکنید و هم خودتان را. زیرا که سرمایه‌داری آسیب‌دیده را با موعظه‌های یک مشت آخوند با عمامه و یا بدون عمامه و در هر حال بیسواد، نمیتوان نجات داد. برای بازسازی سریع سرمایه‌داری به بهترین مغزها و تخصص‌های پسر و زواری نیاز مندیم.

حزب جمهوری اسلامی در این زمینه جنگ مطلوبه‌ای را دنبال میکند. زیرا اگر قرار باشد که سرمایه‌داری بازسازی شود دگمهای مکتبی حزب جمهوری اسلامی باید تا بیشترین حد ممکن سائیده شود. حل مساله‌ی گروگانها و بویژه جنگ دولتهای ایران و عراق، بزرگترین ضربات را به توهمات مکتبی حزب جمهوری اسلامی وارد کرده و مساله‌ی "تخصص" را در دستور روز قرار داده است. حجت الاسلام معادیخواه در مجلس تسورای اسلامی اخطار میکند:

"کسانی که روی تکنیک و تخصص تکیه میکنند در خط امریکا هستند."

(کیهان ۱۴ آبان ۵۹)

بمطابق حجت الاسلام باید یک آیت الله فرستاد و آنهم نه هر آیت الله زبرتی، بلکه آیت اللهی که در ضمن داماد "امام امت" باشد، مانند کسیکه تا همین چند وقت پیش خود یکی از پیشتران "رسالت مکتبی" بود و تمساک با موریت‌های مهم مکتبی با او واگذار میشد (مثلا اخراج نذیه لیهال از شرکت نفست و اجبار زنان به "پوشش اسلامی" در ادارات و غیره). آیت الله اشراقی در جواب حجت الاسلام معادیخواه چنین میگوید:

"ما این جنگ ((ایران و عراق)) را چگو می‌خواهیم برگزار کنیم؟ با تسبیح

و اختناق و تعدد زندانهای غیرقانونی و شکنجه‌ها، چه سخنان پرشوری که نگفت.

بدنبال این سخنرانی‌های بنی صدر، حضرات آیات بهشتی و موسوی اردبیلی و قدوسی، سراسیمه خود را به "بیت امام امت" رساندند. در این جلسه چه بحثهایی پیش آمد و احتمالاً چه قرار و مدارهایی گذاشته شد، ما چیزی نمیدانیم. چیزی که احتمالاً هیجان سه آیت - الله را یک کم فروشانند یادآوری یک نکته از طرف آیت الله خمینی بود: ارتش تحت نظر او نخواهد جنگید.

بهر حال، آیت الله بهشتی بهنگام خروج از حسینیه جماران به خبرنگار رادیو و تلویزیون گفت:

"امام فرمودند در زمینه مسائل اخیر مطلقاً سکوت کنیم."

و روز بعد، در سخنرانی خود در بازار تهران اعلام داشت:

"تا آنجا که ضرورت ایجاب کند و امام امت نخواهد شعار من و یاران همفکر من یک شعار است: سکوت."

علیرغم پاسخ "دیهلماتیکی" آیت الله بهشتی، جنگ بین دو جناح حاکمیت (در کنار جنگ ایران و عراق)، شدت هر چه تمامتر همچنان ادامه دارد و بمرحله‌ای رسیده است که نمیتوان بهمین شکل کنونی برای مدتی طولانی ادامه پیدا کند و باید بنفع یکی از دو جناح هیات حاکمه، خاتمه یابد. این جنگ دو جناح (در کنار جنگ ایران و عراق)، یک جنگ سر - نوشت ساز برای هر دو جناح هیات حاکمه است. دیگر نمیتوان مانند بیست ماه گذشته، پشت در اتاقهای دربسته، با پا درمیانی آیت الله خمینی و آیت الله زاده سیداحمد خمینی، آنرا موقتاً خاموش کرد، و دیگر نمیتوان به اما مزه - ادهایی مانند "وحدت کلمه" و "میثاق وحدت" و غیره دخیل بست. دیگر از التماسها و نق زدنهای عجز و لایه‌های بازرگان و "پیش بینی های علمی" بنی صدر، کاری ساخته نیست.

امروز کارد به استخوان بخش عاقل هیئات حاکمه و طرفداران بازسازی سریع سرمایه داری رسیده است. آنها بخوبی میبینند که مرتب دویدن به طرف خانه آیت الله خمینی و حتی واسطه قرار دادن برادر و داماد و پسر و نوه امام، هیچ فایده‌ای ندارد. و از این نظر است که با دروهای دیروز ولایت فقیه، بنوعی با غی می‌شوند و علیرغم منع صریح آیت الله خمینی مبنی بر عدم ایراد سخنرانیهای غیر مذهبی در روزهای تاسوعا و عاشورا، دفتر ریاست جمهوری ایراد سخنرانی از قبل اعلام شده در میدان آزادی را تاخیر میکند و بنی صدر در روز عاشورا، مانند روز ۱۷ شهریور، "مسایل را با مردم در میان" میگذارد و بجای درخواست رهنمود از "امام امت"، "مردم را به حکمیت" میطلبد.

جدال بین دو جناح حاکمیت، در مقابل چشمان ما و توده‌های میلیونی با شدت هر چه

تمامتر ادامه دارد. نمیتوان اشرا انگسار کرد، نادیده گرفت و یا یکبار دیگر بی -

تفاوت از کنارش رد شد. نیروهای چپ در مقابل این پدیده چه موضعی دارند؟ وظیفه‌ی کمونیستها در قبال آن چه باید باشد؟ آیا باید از تضاد دو جناح حاکمیت در جهت منافع زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر بهره‌برداری کرد. آیا باید تماشاگر این صحنه باشیم و (بعدها، "مفسر آن") نه حداکثر یکمدهزار نفری که در روز تاسوعا برای سخنرانی آیت الله بهشتی در چمن دانشگاه جمع شدند دروغ است و نه حداقل یک میلیون نفری که روز عاشورا برای سخنرانی بنی صدر در میدان آزادی، بنا بر این در مقابل جو شدیداً ضد آخوندی حاکم بر جامعه و بی لیاقتی، حماقت‌ها و سرکوب وحشیانه آخوندهای حاکم، آیا باید یکسره بدامن بورژوازی پناه برد در حالیکه میدانیم که بورژوازی (بدلائل تاریخی) ناقص الخلقه‌ی ایران، سرنوشتی جز سرسپردگی و وابستگی به امپریالیسم نخواهد داشت. آیا باید یکسره شعار آزادیخواهانه‌ی بنی صدرها، قطب زاده‌ها و یزدی‌ها را که تا همین چند وقت پیش نوچه‌های "امام امت" و پادوهای ولایت فقیه (یعنی نفی وقیحانه‌ی حاکمیت مردم بر سرنوشت خود) بودند، باور کرد؟ آیا وعده‌های پی در پی آیت الله خمینی در سرکوب نیروهای انقلابی و بویژه پیام ۸ مهر ۵۹ او مبنی بر اینکه: "اگر دولت ایران یک روزی بخواهد سر آنها را بکند با یک یورش همه آنها را از بین میبرد."

(اطلاعات ۹ مهر)

باید شوخی تلقی کرد و با توجه به شناختی که از درنده‌خویی و وحشگری بازوان مسلح رسمی حزب جمهوری اسلامی (پاسداران و کمیته‌ها) داریم و با توجه به اطلاعاتی که در زمینه تعقیب، شناسایی، تهیه لیست سیاه و نیز در زمینه تعلیم و تربیت مخفی باند های فاشیستی مسلح از طرف حزب جمهوری اسلامی در دست است و حتی سازمان دهندگان و مربیان آنها را بنام می‌شناسیم، آیا نباید چشمانداز باز هم تیره‌تری را که پیروزی حزب جمهوری اسلامی و مطلق‌العنان شدن این حزب ترسیم میکند، جدی گرفت؟ بعد از قیام بهمن ماه، بکرات فرصتهای مناسبی (از جمله در وقت آذربایجان در آذر ماه ۵۸) پیش آمد که نیروهای چپ و دموکرات میتوانستند و میبایست از تضادهای جناحهای حاکم و جناح بورژوازی خارج از حاکمیت، در جهت منافع زحمتکشان بهره‌برداری کرده، در تعمیق این تضادها میکوشیدند ولی حزب جمهوری اسلامی با جعبه مارکیزری تسخیر سفارت و "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" خود چنان نیروهای "چپ" و دموکرات را مسحور کرده بود که اینها (فدائیان، مجاهدین و غیره) کاسه‌ی از آتش داغتر شدند و بیاری حزب جمهوری اسلامی و ارتجاع حاکم شتافتند. ما از جمله

بقیه در صف ۱۷

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

نقدی بر نظرات سازمان پیکار

اکنون میسم، اراده گرائی و تجربیات تاریخی

در شماره های پیش غیر علمی بودن اظهارات "پیکار" را در رابطه با ساختمان سوسیالیسم، مسایل شوروی و چین و "سوسیال امپریالیسم" بطریقی که "پیکار" وبگفته ی آن "م-ل های جهان" ارائه میدهند نشان دادیم. در اظهارات "پیکار" نه یک کلمه تحلیل و استدلال، بلکه انبوهی از اظهارات بی پایه، متناقض و غیر علمی وجود داشت که نشان میداد "پیکار" خود به آنچه میگوید اعتقاد ندارد و صرفا بخاطر مسایل "سیاسی" و محظورات سازمانی مواضعی را اتخاذ میکند و بعد سعی در توجیه آنها مینماید و از عهده ی اینکار هم بر نمیآید. و از این نادرست تر میکوشد که این روش غیر علمی را قبیای تشویریک بیوشاند و شیور را از سر گشادش بزنند. و باز از این بدتر اینکه به سازمانهایی که چنین نمیکند و میکوشند تا نسجیده سخن نگویند، با شیوه ی اتهام زنی و برخوردی ضد علمی و غیر رفیقانه مواجهه میشود و آنها را جزء فرقه های شبه تروتسکیست و شکاکین و غیره میگذازد و گریبان خود راها شده فرض میکند.

و بالاخره ما شماره های مختلف "پیکار" را در مقابل هم قرار دادیم و نشان دادیم که "پیکار" بر حسب مصلحت هر زمان چیزی میگوید و پاره های مسایل را نیز تا به آخر نمیگوید چون بی پایه بودن احکامش عریان میشود، و بنابراین بجای کمک به خواننده، و بجای کوشش در روشن کردن مسایل جنبه ی کمونیستی، خواننده را گیج تر کرده و احیانا فریب داده و به نازل ماندن سطح رشد، و

آگاهی سوسیالیستی کمک میکند. البته این سؤال همواره مطرح است که چرا عده ای مدعی کمونیسم که مبارز هم هستند چنین میکنند. شاید دلیل مستقیم این باشد که اینان هراس دارند که اگر سطح شیور و آگاهی عناصر چپ بالا رود، سهولت بدنبال سازمانهایی از قبیل آنها خواهند رفت. "وظیفی" که این قبیل سازمانها برای هواداران و اعضاء خود قایل هستند، وظیفی نیست که بعد بالایی از آگاهی سوسیالیستی نیاز داشته باشد. همانقدر که فرد خود را کمونیست بداند و در مورد مسایل سیاسی نیز موضع داشته باشد یا تصور کند که موضع دارد برای آنها کافی است. برای چنین افرادی لاجرم سازمان باید ستاره ی راهنما باشد. همه چیز را بداند. هر مفصلی را بگشاید. "شکاک" نباشد. مواضع پیچیده نداشته باشد. همه چیز را بحدی که بتوان بصورت شعار در آورد ساده کند و خلاصه رازی نباشد که ناگشوده باقی گذارد.

برای پاره ای از انسانها، مساله ی گریز از آزادی، امر شناخته شده ایست. مساله ی "تشکیلات" و "سازمان" برای انسانهایی که از آزادی میگریزند، نه بعنوان محملی برای اعمال اراده ی جمعی، برای حرکت نظام دار و و تمرکز نیرو و برای مقابله، دفاع و تهاجم نسبت به دشمن، بلکه بعنوان مفری برای نجات جان فرسوده است. برای پاره ای از آنها تصمیم گیری و قایم بالذات بودن عذاب الیمی است که نمیتواند تحمل شود. باید انسان اختیار اندیشه و عمل در دست رهبران،

آموزگاران، نوایغ و سازمانها گذارده شود تا آنان راه رستگاری را بیابند و بنمایانند. در این مسیر، فرد گریزان از آزادی از هیچ گونه "جانفشانی و فداکاری" در خدمت ایمن نجات دهنده‌ی خویش دریغ نمیکند زیرا که خود را در این وجود چنان مستحیل کرده که قبل از فنای جسمی هم نابود شده است. این امر را در گذشته بوضوح بیشتری در مورد عده‌ی کثیری از اعضاء و هواداران سچفا دیدیم و با شگفتی ناظر حرکات نوسانی آنها بدنبال نوسانات رهبری بودیم. پس از آنکه سچفا (اکثریت) عملاً از جرگه‌ی سازمانهای چپ خارج شد، "پیکار" که بجای ناراحتی از این مسأله، خود را غرق در رویای جاننشین سچفا شدن کرده است، بجای هیزت از آن سرنوشت، دقیقاً پنا را بر جای پای سچفا گذاشته و همین رابطه را میان خود و هواداران خود و میان خود و سایر سازمانها جستجو میکند. غافل از آنکه تکرار تجربه‌ی گذشته، نه تنها مبتذل کسه مضحک است. غافل از آنکه تجربه‌ی سچفا با همه‌ی تلخی، درسی بود برای همه و حتی فنانیک ترین پیروان آنها. ممکن است اثر این تجربه در مورد عده‌ای تا آن حد نبوده باشد که مظهر به تجدید تصمیم شود ولی مسلم است که بهر حال آثاری در شعور آگاه یا ناخود آگاه فرد فرد عناصر چپ و از آن مهمتر در شعور جمعی چپ خواهد گذارد. رهبری "پیکار" اگر از این تجربه نیاموزد و تصور کند که میتواند ابتدا با بسیج عاب مانده ترین عناصر، سازمان خود را گسترش دهد و بعد به یمن جبهه و هیکل خود سازمانهای دیگر را مرعوب کند، سخاست اشتباه میکند. در این صورت بوضوح و اطمینان کامل میگوییم که این سازمان نیز سرنوشتی بجز سرنوشت جزب توده و سچفا نخواهد داشت. زمانی که ما این سخن را در مورد سچفا گفتیم عده‌ای آنرا حمل بر توهین کردند، و زمانی که آنها را علیرغم نعل وارون چپ زدنهایشان "پیروان نوین خط امام" خواندیم ابروها کمی درهم رفت. امروزه این

پیش بینی ها بصورت واقعیت در آمده است. در مورد "پیکار" نیز- و نه تنها پیکار بلکه هر سازمانی که بکوشد شیوه‌ی برخورد غیر علمی، عوامفریبانه و سرسری را جاننشین می کند- بهمان قاطعیت اظهار میداریم که بهمان سرنوشت دچار خواهد شد. یک کمونیست و یا یک سازمان کمونیست حق و وظیفه دارد که آنچه را که بدان معتقد است تبلیغ و ترویج کند. اما زمانیکه ضرورت تبلیغ و ترویج چنان حاد شود که حتی چیزهای را که بدان معتقد نیست ابراز دارد، زمانی که برای راضی نگا داشتن گریزندگان از آزادی، جوابهای از پیش آماده شده را از آستین بیرون بکشد، سرنوشت و عاقبتی بجز سقوط کامل نخواهد داشت. چنین سازمانهایی یا ناگهان دگرگون میشوند- و در حقیقت واقعیت آنها پرده استاریشان را میدرد- و یا اینکه بقول "پیکار" با "نفوذ، رخنه و لانه کسردن مرتدین و منحرفین و... به مواضعی کاملاً مغایر با مواضع قبلی میرسند. هنگامیکه اصل نه بر پایه‌ی آگاهی و درک بلکه پیروی از مجتهد و رهبر و "سازمان" گذاشته شده باشد، تمنای عاقبت نمیتوان داشت.



در نوشته‌های گذشته و نیز در صفحات پیش در ضمن نقد نظرات پیکار، پاره‌ای از نظرات خود را پیرامون مسایل مطروحه بیان داشتیم، اما لازم میبینیم در خاتمه‌ی این بخش از بحث نظرات "پیکار" بطور مجمل نظریه به پاره‌ای از نکات بیندازیم. با اینهمه بجاست که گفته شود که بزودی نوشته‌هایی که حاصل تحقیقات و بررسی‌های جنبش کمونیستی جهان پیرامون برخی از این مسایل است در جزواتی از طرف ما انتشار خارجی خواهد یافت مطمئن هستیم که این نوشته‌ها به ارتقاء سطح بحث و پولمیک و مطرود کردن روشهای عوامفریبانه و ضد علمی کمک خواهند کرد.



بجز رویزیونیستها که معتقدند جامعه‌ی

شوروی جامعه‌ای سوسیالیستی است و به‌جای سرمایه‌داران که همین نظر را ارائه می‌دهند (تا بدین ترتیب ایده‌ی سوسیالیسم را بکوبند) هیچ نیرویی شوروی را تجسم سوسیالیسم نمی‌پندارد. در این میان چپ واقعی، یعنی نیرویی که می‌خواهد استثمار را در هر شکل و شمایل براندازد در مقابل تصمیمی مهم قرار دارد، و چگونگی این تصمیم است که هم برداشت او را از سوسیالیسم نشان می‌دهد و هم با شیخ راه مبارزه‌ی او را، محتوا و شکل مبارزه بستگی به برداشت از سوسیالیسم دارد. وابسته بساین است که از مبارزه چه می‌خواهیم. ما جامعه‌ی شوروی را جامعه‌ای سوسیالیستی نمی‌دانیم. سوسیالیسم "مستقر در یک جامعه"، آنچیزی نیست که در شوروی می‌بینیم. طبقه‌ی کارگر در قدرت سیاسی نیست. این طبقه تعیین کننده‌ی چندی و چونی تولید نیست. بر سرنوشت محصول سیاست تسلط دارد. کارگران در واحد تولید، آقای خود نیستند. آنها در مناسباتی قرار دارند شبیه مزدوری. کسانی بجز آنها، در ایجاد و گسترش صنایع، در نحوه‌ی گسترش آنها، تصمیم می‌گیرند. کارگران در این مؤسسات حقوق پکیر هستند. استخدام میشوند، مزدی دریافت میکنند (که بخشی از محصول کار آنهاست) و اگر کارفرما نپسندید اخراج میشوند. مدیران و گسرد-انندگان واحد تولید را آنها تعیین نمی‌کنند آنها از "بالا" منصوب میشوند. آنها تصمیم می‌گیرند چه کارگری بدرد می‌خورد، چه کارگری باید اضافه حقوق بگیرد و کدام یک بایستند اخراج شود. سلسله مراتب از فوق به ذیل. دقیقاً عکس آنچه که سوسیالیسم مبلغ آنست. همه‌ی مسایل اجتماعی توسط قشری - یا طبقه‌ای (و بحث اینکه قشر، طبقه است می‌باید برای بعد) - بنام بوروکراتها تصمیم‌گیری و حل و فصل می‌شود. کسانی که موقعیتشان در پروهی تولید، نه رابطه‌شان با وسایل تولید، نه سهمی که از ثروت اجتماعی می‌برند و نه نحوه‌ی تاحب این سهم توسط

آنها کوچکترین اشتراکی با طبقه‌ی کارگر ندارد و این خصوصیات چنانکه میدانیم خصوصیات سیاسی است که طبقات را از هم متمایز میکند. یک مدیر کارخانه، یک بوروکرات، تصمیم گیرنده، و بالاخره یک عالیمقام کرم‌لین نشان در هیچ یک از موارد فوق نقطه‌ی اشتراکی با طبقه‌ی کارگر ندارند. اینها هر که هستند و از این لحاظ تفاوتی نمی‌کنند که قشرند یا طبقه‌اند. بخش ممتازی هستند. دنیای خود را دارند.

هنگامیکه طبقه‌ی کارگر شوروی انقلاب را کرد، هنگامیکه پس از انقلاب اکثریت برآمدن سوسیالیسم بشارت داده میشد، هر چه بسود جامعه‌ی کنونی شوروی مد نظر نبود. مناسبات کنونی طی یک دوران طولانی بر تلام، تحت شرایطی که پاره‌ای قابل پیش‌بینی و پاره‌ای غیر قابل پیش‌بینی بودند، شکل گرفت. کوششهای ارزنده جهت سازمان سوسیالیسم، همراه با اشتباهات کمرشکن در برداشت و متحقق کردن ایده‌ی سوسیالیسم - بهتر بگوییم در تسهیل بر آمدن تاریخی آن - کار را به اینجا کشاند که می‌بینیم. تحکیم روابط غیر سوسیالیستی، سرمایه‌داری است و یا صورت بندی جدید، باز بحث جداگانه است.

از جانب دیگر به چین می‌نگریم. از لحاظ استقرار مناسبات سوسیالیستی، تراژدی دیگری در مقابل چشم ماست. و این تجربه نیز علی‌رغم کوششهای ارزنده‌ی بسیار و اشتباهات کمرشکن دیگر، محتاج بررسی و تحقیق و آموزش کمونیستاست. در تجربه‌ی بزرگ و تعدادی تجربه‌های کوچکتر. اگر از اینها نیاآموزیم از چه توانیم آموخت.

نگفته پیدا است که این تجارب عمدتاً از استقرار سوسیالیسم در کشورهای عقب مانده بوده‌اند و بنا براین از هم اکنون پیدا است که بجز بخشی از آنها که جهانشمولند، بخش عمده‌ای و شاید بتوان گفت تعیین کننده‌ای مربوط باین کشورها هستند. مشکلات و مسایلی که فرا راه ساختمان سوسیالیسم در این کشورها قرار دارد و آموزشهایی که در مقابل

با آنها میتوان بدست آورد و این گمابینکه میدانیم نه بخاطر مرور و تفسیر تاریخی بلکه بعنوان یافتن ملاک ها و رهنمودهای جدید است.

اینرا نیز میدانیم که درسی را که پاره ای از افراد و نیروها از این تجارب میگیرند با آموزشهایی که ما از آنها بدست میآوریم متفاوت است. آنها چنین میپندارند که گذار از یک دوران تاریخی بزرگ، یک تحول اجتماعی عظیم، و یا بنیادی ترین انقلاب تاریخی یعنی احیاء جامعه ی طبقاتی در یک مدت کوتاه میسر است. آموزش آنها از شکست ایسن تجارب آموزش منقذی است. "سوسیالیسم اتوپی است". "سوسیالیسم در جوامع عقب افتاده غیر مقدور است" و نظایر آن. در ایسن نوشته روی سخن با کسانی که آگاهانه و صراحتاً چنین میگویند نیست. ما در دفتر "انفلسا" دموکراتیک یا سوسیالیستی" در مورد ایسن گرایش سخن گفته ایم. اما آموختن از تجارب چین و شوروی این فایده را دارد که نظرات و تفسیرهایی که همین دعاوی را بطور نا آگاهانه و یا غیر مصرح در خود دارند بشناسیم. شناختن اکونومیسم، ماتریالیسم اقتصادی، و ایضا شناختن اراده گرایی و ایده آلیسم مکادیک.

اکونومیسم چیست

اکونومیسم آن گونه تفسیر از مارکسیسم است که آنرا تنزل میدهد بیک تئوری اقتصادی. اقتصاد همدی تغییرات اجتماعی را توضیح میدهد. اقتصاد همه چیز را تعیین میکند. دترمینیسم اقتصادی.

این گرایش انحرافی در شکل آشنا و قدیمی خود اکنون در میان کمونیستها کمتر حامی دارد. کسانی که در زمان لنین و قبل از او مبلغ این نظر بودند در ابتدا بطور ضمنی و بالاخره بطور واضح حامی سرمایه داری شدند. بنظر آنها سرمایه داری نیروهای مولد را بطور سریع رشد میداد و این امر زمینه

ماختمان سوسیالیسم را فراهم میکرد. پس باید به سرمایه داری کمک کرد که نیروهای مولد را رشد دهد.

هر حرکت طبقه ی کارگر که جلو این رشد متمدن را بگیرد (مانند اعتصابات شکننده) مضرود است. و برعکس، در نقاطی که نیروهای مولده رشد یافته اند، اعتصابات کارگری به تنهایی زمینه ی سیادت طبقه ی کارگر را فراهم میآورد....

بنابراین، این نوع اکونومیسم بسیار مستقیماً بیان نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در درون جنبش طبقه ی کارگر بود (دنیالسه روی طبقه ی کارگر از بورژوازی به امید رشد نیروهای مولده) و یا برعکس، بدلیل تاکید مطابق بر عنصر اقتصادی - دترمینیسم اقتصادی - بهمان پرتگاه میافتاد. پیاد داشته باشیم که دترمینیسم اقتصادی، صرفاً یک جلدیه از ماتریالیسم مکانیکی است. و ماتریالیسم مکانیکی در تحلیل نهایی با تکیه بر علت نهایی بدامان ایده آلیسم میافتد. این نوع اکونومیستها - یعنی کسانی که مبارزه ی اقتصادی را از مبارزه ی سیاسی تفکیک میکردند و تصور میکردند که بنوانند بدین طریق سیادت طبقه ی کارگر را تامين کنند - هنوز هم غرق در رویای برآورده نشده، در درون اتحادیه های کارگری غیر سیاسی تقلا میکنند، تریدیونیونیستها.

اما خاصیت اکونومیسم، مانند بسیاری دیگر از گرایشهای انحرافی این است که بسا افشاء پاره ای از اشکال، به شکلی دیگر - شکل در ابتدا نا آشنا - در میآید. و این بدین است که در تجربه ی شوروی آنرا مشاهده میکنیم.

عقب ماندگی

روسیه ی تزاری جامعه ای عقب افتاده بود. این عقب افتادگی از لحاظ متعدد و بویژه از دو جهت - که مرتبط با یکدیگر نیز هستند - مشکلات ویژه ای در راه ساختمان سوسیالیسم بوجود میآورد.

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

۱- سطح نازل رشد نیروهای مولده و نیروهای مولده شامل وسایل تولید و انسان است. در روسیه تزاری هم وسایل تولید در درجه‌ای نازلی از رشد قرار داشتند و هم طبقه‌ی کارگر از نظر کمیت و کیفیت در بهترین شکل ممکن نبودند. در اینجا با آنکه بخش نسبی مهمی از طبقه‌ی کارگر به دلایل مختلف از آگاهی بیشتری از آنچه سنا تصور میشد برخوردار بودند (و توضیح این مساله توسط لنین در دوگانگی مناسبات استثنای جامعه‌ی روسیه داده شده و این یکی از اصول لنینیسم است) معذراً عقب ماندگی عمومی اجتماع عسی نمیتوانست در نحوه‌ی شکل گیری این آگاهی و ملامت یا مسخ شدن نسبی آن بی‌اثر بماند. این امر که پیدایش و رشد بوروکراسی جدید تا اندازه‌ی زیادی مدیون این عقب ماندگی اجتماعی بوده است امری است که کمتر در مورد آن جدل میشود.

۲- وجود طبقه‌ی دهقان و سرح - این امر که خود ناشی از مساله‌ی اول است، بنویه‌ی خود آفریننده‌ی بسیاری از مایلی بود که در جمع با سایر مشکلات تجربه‌ی ساختمان سوسیالیسم در شوروی را به شکست کشانید. در زیر به سیاستهای نادرست حزب کمونیست شوروی در مقابله با این مشکلات که ناشی از تفوق دید اکونومیستی بر حزب و رهبری آن بمسود اشاره میکنیم.

نیروهای مولده و رابطه‌ی آنها با مناسبات تولیدی

در شوروی هم در فیم نیروهای مولده و هم در رابطه‌ی آن با مناسبات تولیدی اشتباهات کم‌شکنی صورت گرفت. این نکته مسلم است که استقرار نداشتی - و نه شروع به ساختمان سوسیالیسم - در یک جامعه‌ی عقب افتاده غیر میسر است. بیش فرض استقامت سوسیالیسم - سوسیالیسم دائمی - وفور است. و وفور سطح بالایی رشد نیروهای مولده را می طلبد. اما این نکته نیز مسلم است که هیچ

دلیل تئوریک وجود ندارد که در یک جامعه‌ی عقب مانده طبقه‌ی کارگر نتواند قدرت سیاسی را کسب کند و آغاز ساختن روابط سوسیالیستی را با رشد نیروهای مولده همراه سازد. ما این مساله را مشروحا در همان دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" مورد بحث قرار داده ایم و دلایل مخالفین را رد کرده ایم. در این نوشته از آنجا که روی سخن با کسانی است که اصول لنینیسم را لااقل بصورت ظاهری قبول دارند ما از تکرار آن دلایل صرف نظر میکنیم. اکنون بحث با کسانی است که مساله را بظاهر قبول دارند.

در این مورد در جامعه‌ی عقب افتاده‌ای که انقلاب سوسیالیستی بوقوع پیوسته است مشکلات مرتبه‌ی زیر وجود دارند.

- ۱- سطح نازل رشد وسایل تولید و تکنیک
- ۲- سطح نازل کمیت و کیفیت (نسبی) آگاهی طبقه‌ی کارگر و اجتماع طلی الامول
- ۳- وجود طبقه‌ی دهقان وسیع

بعبارت دیگر در چنین جامعه‌ی عقب افتاده‌ای تکنیک عقب افتاده است، وسایل تولیدناکافی و رفیز مدرن هستند، انسانهایی که با این وسایل کار میکنند هنوز با اندازه‌ی کافی از نظر تکنیکی پیشرفته نیستند، آگاهی طبقاتی بهمین نسبت بهند اعتلا خود نرسیده است. آگاهی سوسیالیستی علی الامول نادر و نازل است، سطح فرهنگی اجتماعی پائین است، طبقه‌ی دهقان وسیع است، بخش مهمی از این طبقه تحت مناسبات ماقبل سرمایه‌داری قرار دارد. لایه‌ی دهقانان کامل نشده و این طبقه هنوز تحت توهمات کهن خود مالکیت خصوصی بر قطعه زمین - قرار دارد و... در مقابل این انبوه عظیم مشکلات راه و بیراهه‌های متعددی خود را ارائه میدهند. آنچه در شوروی تعقیب شد بیراهه‌ای بود که سرانجامش اکنون در مقابل ماست.

دترمینیسم اقتصادی در شوروی بدین گونه ظاهر شد که راه حل کلیه‌ی این

پرتوان تریا اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

میرسد که با کنترل تکنیک یعنی با مالکیت وسایل تولید توسط دولت ساختمان سوسیالیسم را تمام شده تصور کند. بیهوده نیست که استالین در نیمه راه اعلام میکند که طبقات از بین رفته اند، که دیگر استثمار کننده و استثمار شونده ای وجود ندارد! در یک پیشنگی خطی، هنگامیکه دولت کنترل وسایل تولید را بدست گرفت دیگر طبقات وجود ندارند و چون مطابق همین دید مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی نیز تابع بلافاصلی از نیروهای مولده هستند، پس سوسیالیسم مستقر شده است - جامعه ای بی طبقه - مناسبات اجتماعی سوسیالیستی...!

در چین اما، تراژدی بطور دیگری واقع شد. با آموزش و بهتر بگوئیم بدآموزی از تجربه شوروی، حزب کمونیست از آشور بام به زیر افتاد. تصور شد که میتوان با تکیه یک جانبه بر عامل انسان، بدون بالا بردن رشد نیروهای مولده، سوسیالیسم را مستقر ساخت. "جنبش بزرگ به پیش" ماشو، آنتی تز استالین (ولیشاژوچی) یک کوشش بی فواید در ساختن سوسیالیسم بود، و انقلاب فرهنگی آخرین تقلای ایده آلیسم را میساخت. استالین تصور میکرد تکنیک را که بسازی انسان سوسیالیست خودبخود ساخته میشود. و ماشو بر عکس خیال میکرد با اراده میتواند روبنا را تغییر دهد (سوسیالیستی کند) و روبنا زیر بنا را خواهد ساخت! (بگذریم که ماشو صراحتاً چنین عبارتی بکار نمیبرد. این عبارت ضد مارکسیستی تر از آنست که کسی آنرا بکار برد. البته بجز "پیکار"، که با فورموله کردن آن به روشن تر شدن ماهیت تزهای ماشو کمک وافری کرده است!)

واقعیت اما اینست که اکرنومیسیم و اراده گرایی، اجزاء سقط دیالکتیک هستند. دیالکتیک تجزیه شده. از این طرف یا آن طرف افتادن. فرق رابطه و ارتباط را ندانستن. عمل را از عکس العمل جدا کردن.

پیشرو صفحہ ۱۶

مشکلات را در رشد نیروهای مولده و آنهم نه رشد همه جانبه نیروهای مولده بلکه صرفاً در رشد وسایل تولید - تکنیک - میدید. "تکنیک تعیین کننده همه چیز است" و چنین نبود. عنصر آگاهی، انسان سوسیالیست مطلقاً به فراموشی سپرده شد. همه چیز فدای ساختن کارخانه، انسان، انسان کارگر، انسان دهقان تبدیل به ابزاری شدند برای ساختن ابزارها. مروری بر تاریخ شوروی، مروری است بر هیچ و پوچ شمردن انسان. مروری است در مترادف خواندن میسوزان انسانیت و میزان کارآیی. مروری است بر این تراژدی تاریخی که تو همانقدر انسانی که زغال استخراج کنی. که تو همانقدر انسانی که با زویت کلفت است. "پرولتر" تبدیلیل به موجودی شد که سری کوچک و سینه ای ستبر داشت.

این دیدگاه در حزب بلشویک بسیار بقیه نبود. لنین در این حزب دموار در اقلیت قرار داشت. با رشد مشکلات اجتماعی که عمدتاً مربوط به مشکلات سوسیالیسم در یک جامعه عقب افتاده و بعضاً مربوط به ادامه جنگ داخلی و توطئه های اسپریالیسم جهانی بود، و بیماری و مرگ لنین هم بعنوان یک عامل در آن تاثیر داشت، این دیدگاه سرعت خود را بر حزب بلشویک مسلط کرد. و جالب اینکه در دو جناح قدرتمند حزب، جناح استالین و تروتسکی، هر دو مدافع چنین دیدگاهی بودند. نوشته های استالین و تروتسکی در این مورد، مانند کپیبرداری از یکدیگر، سابقه در سابقه است. اگر کسانی بودند که تحت سلطه چنین دیدگاه اکونومیستی قرار نگرفتند یا از آنان چیزی باقی نمانده و یا ما از آن بی خبریم. قدر مسلم آنست که چنین مخالفی نیروی عمده ای را تشکیل نمیدادند.

این دید در نهایت خود به ابتدال میرسد و رسید. دیدی که موتور تاریخ را روشن کند تکنیک و نه مبارزه طبقاتی بداند بدانجا

انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

قسمت سوم: ریگان و سیاستهای آینده

جامعه چندخواری میسارد و نسبتاً مذکبه "مفتخور"هایی هستند که به علت بی چاره سوزی ماهانه چندم دلازی برای خانواده های خود از دولت دریافت میکنند یا از وام بسیار بهره ای کم استفاده میکنند. این ساکتیک آشنا سرمایه دارانست که دنبال سیریل میگردند. سیریل سرمایه داران آمریکا را به سبب مکزیکایی های مهاجر میزند و با یورشور به بگویم های فقیر و با بطور کلی بی چیزها که از بعضی سرمایه های و فرصتمندی دولتمندسای لیبرال بشیرهای آنکه مسرودها اند.

در چنین حوزی و در شرایط گرانی و بیکاری شدید، شده های وسیعی از اختار سیاسی بسوی امثال ریگان محافظه کار روی خدای ورنند یکی از مسایل که از نظر بسیاری از رای دهندگان قشر متوسط را علاوه بر سرمایه داران جلب کرده طرح "زوت - گت" مسرود ناشید ریگان برای تقلیل ۳۰ درصد مالیات در مدت سه سال است. البته روشی است آنها که به خودی از چنین طرحی مسرود میبرند سرمایه داران هستند مخصوصاً که علاوه بر آن ریگان قصد دارد با فعالیتهای مالیاتی شرکتی بازرگانی و مشاغل سیاسی را تقویت کنند و بهانه ای او و دیگر سرمایه داران که چنین راه حلایی را برای مبارزه با رکود پیشنهاد میکنند، ایجاد مشاغل جدید است در حالیکه سرمایه داران ایجاد مشاغل تازه توسط دولت را برای مبارزه با بیکاری پیشنهاد میکنند.

باید توجه داشت که علت اقتصادی انتخابات ریگان به ریاست جمهوری، از نظر توده های رای دهنده بیکاری و تورم بود. از آنجا که توده ها چهار سال ریاست جمهور کارتر را تجربه کرده بودند، او را مقصود می دانستند که نتوانسته بود این مسکن دو مشکل را حل کند و نه سیستم سرمایه داری را که بیکاری و تورم دو خصمهای ماضی است.

۲- سر از رفع "فددهی و بختام"، با تشبیهات وسیع که قبلاً به آن اشاره شد، زمینه سازی برتری طلایی در توده ها فراهم گردید. به اقتضای مانی تلقین شد که بهرور طلایی آمریکا شوین شده و بنابراین باید به قدرت نظامی آمریکا را افزایش داد. رسانه های گروهی خواستند گرایشهای "وطن پرستی" مردم آمریکا را تقویت کنند و در چنین شرایطی طلایی تر این بود که اکثریت آنها که بیای صندوق آراء میروند به کسی رای دهند که معتقد است: "کار باید کرد که دنیا به آمریکا اختصاص

ریگان از نظر تصمیم بندی حزب مسی متعلق به جناح محافظه کار حزب جمهوریخواه است. اگر در ابتدای شکوفایی جامعه سرمایه داری سرمایه خواهان عدم دخالت دولت در اقتصاد بودند، محافظه کاران امروز چون ریگان خواهان حداقل دخالت دولت در امور اقتصادی و واگذاری حل مسائل اقتصادی بطور مستقیم به سرمایه داران هستند. این محافظه کاران خواهان حداقل بودجه بسیار هستند. لیبرالهای امروز از نظر اقتصادی تابع نظریات کینز بوده و برای حل مشکلات جامعه سرمایه داری و جلوگیری از اختلال دخالت دولت را در امور اقتصادی جایز و حتی لازم میدانند. این نظر به خودی در دوران بحران اقتصادی سالهای دهی ۱۹۳۰ طرفداران زیادی پیدا کرد و برای حل بحران جامعه سرمایه داری از یک سیاست اعتباری که دولت را همیشه مقروض میکرد، برای سرمایه دار بهیای وسیع دولت - بیکار کردن سیکاران و غیره استفاده شد. این سیاست اقتصاد با از بین بردن بحران با معنی سرمایه داری برای مدت نسبتاً طولانی این رژیم را سرچود آورد که دیگر با معنی سرمایه داری دچار بحران نخواهد شد. ولی وجود یک تورم مزمن و درانه های رکود تدبیر سالهای دهی ۱۹۷۰ این رویای خوش را برهم زد و پدیده ی نوینی بنام تورم رکودی بطور مزمن در میان سرمایه داری را گرفت.

پس از این مقدمه ملل انتخابات ریگان به ریاست جمهوری بطور اختصار میتوان چنین توصیف کرد:

۱- سرمایه داری آمریکا راه حل بحران را در بورس به دستاوردهای زمینکشسان و توده های محروم که در اثر دهها سال مبارزه بدست آورده اند، میداند. اگر در دوران شکوفایی امکان ساکت کردن توده ها با دادن امتیازاتی وجود داشت، امروزه گفته میشود که دوران "فلسف" به پایان رسیده و توده ی مردم باید شیوه زندگی خود را تغییر دهند و با طمس سودهای بهیابقی سرمایه داران و بخصوص انحصارات نفتی - نظامی، زندگی بدشتری را بپذیرند.

قشر متوسط و کارگران مرفه تر در آمریکا پذیرفته اند که این انحصارات نیستند که مشول بیکاری آنها و کم شدن درآمد واقعی شان هستند، بلکه دخالت دولت در اقتصاد و برنامه های عام المنفعه و رفاهی برای شهیدستان و نظایر آن علت بدتر شدن زندگی آنها است. علت مشکلات

بگذارد. "کوششهای کارتر برای ایجاد ترس در میان توده‌ها که اگر ریگسبان اشتغال شود آتش جنگ را برخواهد افروخت" تا شهر منطقی گذارد با بی‌اعتنا به دیگر افکار وسیع مردم با توجه به جنبه‌های مثبتیت متعوی از ریگان حاضر بودند این خط‌سوز را بپذیرند.

در واقع در هر دو این موارد یعنی علینت اقتصادی و ملی گرای افراطی، حدود نسبی از آراء ریگان بیان عدم اعتماد به کارتر بود همانطور که انگیزه‌های بسیاری از رای دهندگان به کارتر انتخاب کاندیدی بود بجای کاندیدای بدتر (ریگان) بود.

۳- میتوان گفت که انتخاب کنندگان ریگسبان کسانی بودند که رای نداده‌اند! این سوال بنظر عجیب میرسد ولی با توجه به عدم شرکت حدود نیمی از حائزین شرایط رای دادن در انتخابات و با در نظر گرفتن اینکه تعداد آنها که خود را دمکرات میدانند، دو برابر جمهورخواهانست، در واقع انتخاب ریگان ناشی از عدم اعتماد توده‌های وسیع به "دمکراسی بورژوازیستی" (لاقل نوع دو حزبی آن) حاکم در امریکسا است. سیستم انتخابات ریاست جمهوری در امریکسا به گونه‌ایست که ریگان در واقع با اینکه مورد تأشید جدی آنها بگ هشتم رای دهندگان امریکایی است به ریاست جمهوری انتخاب میشود. (با محاسبه‌ای این که نیمی از حائزین شرایط رای نداده‌اند و ریگان رای نسبی از رای دهندگان را بدست آورده‌است. تازه نسبی از این عده مخاطر مخالفت با کارتر بساو رای داده‌اند.)

در هر انتخاب ریاست جمهوری بخش عظیمی از رای دهندگان از صندوقهای رای روی گردانده‌اند و در انتخابات اخیر قریب ۵۵٪ آنها که میتوانند رای دهند، از این حق خود استفاده نکرده‌اند و این نسبت در ۲۲ سال اخیر سابقه نداشته‌است. در هر حال ریگان با اکثریت قاطع آراء به ریاست جمهوری انتخاب شد. او اولین رئیس جمهور محافظه‌کار در ۶۰ سال گذشته است که از پشتیبانی یک مجلس بسا اکثریت محافظه‌کار هم برخوردار است. زیرا در انتخابات اخیر علاوه بر رئیس جمهور تمام نمایندگان کنگره و یک سوم سناتورها نیز انتخاب شدند و گرایشی به راست حاکم در امریکا پدید شد که حتی سناتورها را لیبیرال معروفی چون مک‌گاورن و چرچ که در گذشته کاندیدای ریاست جمهوری بودند، نتوانند به سناترا راه یابند. و این امر چهره‌ی سنای امریکا را تغییر داده، آنرا از یک جو غالب لیبیرالیستی به یک جو محافظه‌کار تبدیل نموده‌است. ریگان با داشتن پشتوانه‌ای چون یک سنای محافظه‌کار ظاهراً چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی هر کار که مایل باشد میتواند انجام دهد ولی واقعیت اینست که

محدودیتهایی که تمامیتها چه در داخل و چه در سطح جهانی و نیازهای انحصارات ایجاد میکنند، گریبانگیزی خواهد بود. این محدودیتها است که باعث میشود رئیس جمهور محافظه‌کاری چون نیکسون بسرای مبارزه با تورم اعلام کنترل مزد و قیمت را بکند یعنی اقدامی که در محدوده‌ی سیاست محافظه‌کاران نیست. نیکسون حتی بسا را فراتر ببرد و پس از این اقدام اسلام کرد: از امروز من طرفدار کینز همسم و با همین آقای نیکسون با داشتن روابط آشکار با کمپانیهای نفتی و انحصارات نظامی و با اینکه در اردوی "باز همیا" قرار داشت با "چین کمونیست" ارتباط برقرار کرد.

با توجه به محدودیتهای ذکر شده در بالا میتوان منتظر اقدامات زیر توضیح ریگان نمایندگی انحصارات نظامی و عسواء انحصارات نفتی بود:

الف- در محدوده‌ی سیاست داخلی:

- (۱) تجدید و کاهش نسبی برنامهای رفاهی
- (۲) کاهش مشخص مالیات برای سرمایه‌داران و تکیه در جهت "مبارزه" از طریق ایجاد امکسان استفاده در کمپانیها از طریق این کاهش
- (۳) تلاش برای محدود کردن بوروکراسی با محدود کردن استخدام تازه در ادارات دولتی و احتمالاً انحلال بعضی از بخشهای وابسته به دولت. این اقدام اقدام شماره (۱) برای مبارزه با تورم انجام خواهد شد.
- (۴) "طب ملی" که هدف برنامهای اشتغالزایی دمکراتها در انتخابات سال ۷۶ و بخصوص مورد علاقه‌ی نفتی و پتروشیمیایی و در اتحادیه‌های کارگری بود به نوعی فراموشی سپرده خواهد شد.
- (۵) حتی الامکان از کنترل قیمت و مزد بسرای مبارزه با تورم استفاده نخواهد شد.
- (۶) احتمالاً برای معنوعات خارجی چون اتومبیل موارد گمرکی وضع خواهد شد تا صنعت تولید اتومبیل سازی امریکا براه افتد، گسبو اینکه این امر میتواند واکنش منفی کشورهای دیگر امپریالیستی را برانگیزد.
- (۷) دست کمپانیهای نفتی برای تسلط هر چه بیشتر بر منابع انرژی باز گذاشته شده و قیمت مواد نفتی همچنان افزایش خواهند یافت و دخالت دولت در امور مربوط به انرژی تقلیل خواهد یافت. انحصار و زارتخانه‌ی انرژی امریکا یکی از این اقدامات میتواند باشد.
- (۸) اقداماتی که تحت فشار جمعیتهای طرفدار حفظ محیط زیست برای مبارزه با آلودگی محیط صورت میگرفت تقلیل خواهد یافت تا کمپانیهای مختلف سرمایه‌داری سودآورتر شوند.
- (۹) تولید انرژی اتمی علیرغم نگرانی مردم ادامه خواهد یافت.
- (۱۰) تقلیل حداقل دستمزد برای نوجوانان و استفاده از نیروی کار ارزان آسیا

گسترش خواهد یافت .
(۱۱) بودجه‌ی نظامی خیلی بیشتر از سایر...

مورد نظر کارتر افزایش خواهد یافت .
این اقدام آخر یکی از مهمترین علل
انتخاب ریگان به ریاست جمهوری است تا بتواند
تعمایندی مستقیم انحصارات نظامی حداکثر
مناقص این انحصارات را بخصوص تا مین نماید .
علاوه بر موشکهای متحرک زمین به هوای MX
که نیاز به حداقل ۲۰ میلیارد دلار هزینه
دارد، برای تهیهی هواپیماهای ب-۵۲ و دیگر
هواپیماهای جدید و موشکهای جدید قاره‌پیما
و حداقل شش کشتی جنگی برای ۱۰ سال
آینده برنامه‌ریزی خواهد شد . مسابقه‌ی
تسلیماتی که با این اقدامات شروع خواهد شد
به سراسر جهان گسترش یافته و انحصارات
نظامی را غریب‌تر از پیش خواهد کرد .

اقدامات فوق منعکس‌کنندهی خطوط کلی
برنامه‌ی ریگان برای آینده است و همانطور که
ملاحظه میشود با برآه افتادن هر چه بیشتر
کارخانه‌های تولید کننده وسایل تسلیحاتی
کار ایجاد شده، ولی به تدریج خواهد افزود و
تنها تقلیل قوهی خرید شده‌های وسیع مسردم
بی چیز از فشار تورمی خواهد گاست .

آیا ریگان و سرمایه‌داران نیشیانسی
خواهند توانست از تعداد ۱۰ میلیون بیکسار
در آمریکا بکاهند و در تورم دو رقمی تنبیری
وجود آورند؟ بازارهای خارجی چون بسا زار
چین یا بازسازی اقتصاد ویران ایران و عراق
تنها برای مدتی میتواند خامن موفقیت برنا -

مه‌های جناحهای حاکم سرمایه‌داری باشد ولی
ماهیت سیستم حکم میکند که حتی در بهترین
حالت این موفقیت گذرا باشد . در بدترین
حالت خود فشار شدید بر توده‌ها برای تسرو
تمندتر شدن سرمایه‌داران و انباشت هر چه
بیشتر سرمایه میتواند بخصوص در بخشی کسه
بیشتر تحت فشار قرار میگیرد چون سیاهسان
و توده‌های زحمتکش اسپانیایی الاصل و اکسشن
وجود آورده و شورهای اخیر فلوریدا و
شورهای اواسط سالهای دهی ۱۹۶۰ لوس آنجلس
و دیترویت و نوآرک بوجود آورد .

ب- در صحنه‌ی سیاست خارجی:
آلکساندر هیک مشاور امور خارجی ریگان
و احتمالاً وزیر دفاع آینده اعلام داشته که
بعد از جنگ ویتنام و واترگیت، سیاست
خارجی آمریکا بایستی سه هدف زیر را دارا
میشود:

- (۱) نداشتن ابهام
- (۲) جلب اعتماد متحدین آمریکا
- (۳) بایستی نشان میداد که نمیتواند راجع به
وقایعی که در دنیا اتفاق میافتد، بی -
تفاوت باشد .

اظهارات ژنرال هیک در شرایط کنونی
آسان بیان میشود ولی در شرایط شکست
مفتخانه‌ی آمریکا در ویتنام، درهم شکسته شدن
روحیه‌ی "رهبر دنیای آزاد" شکست اخلاقی
ناشی از واترگیت و افتضاحات "اف.بی.آی" و
"سیا"، رشوه دادن کمپانیهای آمریکا بیکس
مقامات دولتی کشورهای خریدار و بطور کلی کجی

امپریالیسم آمریکا از تمام این ضریسات و
همچنین با توجه به بی اعتمادی مردم در آمریکا
و کشورهای دیگر مشکل بود بتوان سیاستهای
مورد نظر آقای هیک را اتخاذ کرد .

در شرایط کنونی که جنگال منصوبه‌سی
گروگانگیری و مداخله‌ی شوروی به افغانستان
پشت سر گذاشته شده است، امپریالیسم آمریکا
و در رأس آن تعامندی مستقیم انحصارات
نظامی آقای ریگان میتواند سیاست مورد نظری
ژنرال هیک را دنبال کند و زمینه‌ی این سیاست
را هم اتفاقاً آقای کارتر "حقوق بشسری"
میتوانست فراهم کند، که کرد .

اکنون همچنانکه ریگان در جریسات
انتخابات اعلام کرد، سالت ۲ یعنی قرار داد
محدود کردن سلاحهای استراتژیک که بیست
پروژنف و کارتر بر سر آن توافق شده بود دیگر
اعتباری ندارد و این امر زمینه‌ی مسابقه‌ی
تسلیماتی تازه‌ای را فراهم میآورد تا بر
وزنه‌ی اقتصادی انحصارات نظامی باز هم
افزوده گردد . در ضمن رهبران جدید آمریکا
اعتقاد دارند که محدود کردن سلاحهای
استراتژیک باید در ارتباط با سیاست کلی
شوروری مثلاً حضور نیروهای شوروی در افغانستان
یا حضور نیروهای کوبایی در آفریقا - مورد
بررسی و توافق قرار گیرد . معنای خودمائی
این خواست اینست که بدهستان سیاسی همچون
گذشته‌هایی که گله آمریکا بشم بیستسری
داشت باید ادامه یابد و مثلاً افغانستان یا

ایران میادله شود تا بتوان همزیستی
مسالمت آمیزی داشته و آنگاه سلاحهای
استراتژیک را هم میتوان در حد معقول تقلیل
داد . البته برای تضمین چنین همزیستسری
مسالمت آمیزی اقدامات کارتر در اقیانوس هند
و خلیج فارس دنبال خواهد شد . پایگاههای
جدیدی از شرق آفریقا تا قلب آسیا مورد
استفاده قرار خواهند گرفت و تعداد کشتیهای
جنگی افزایش خواهد یافت . رژیمهای چون
عربستان پیش از پیش مورد تائید و تشویق
قرار خواهند گرفت و علیرغم اینکه ریگان
سازمان آزادیبخش فلسطین را تروریست نامید،
کوشش برای تحمیل یک سازش بر خلق فلسطین
ادامه خواهد یافت . در جهان سوم رسماً از
حکومت‌های دیکتاتوری پشتیبانی خواهد شد و
حکومت‌های دیکتاتوری جدیدی بجای آنها کسه
متزلزل هستند و ممکنست مورد تهدید نیروهای
انقلابی قرار گیرند، بر سرکار خواهند آمد .

در مورد ایران نیز پس از آزادی گروگانها
علیرغم جنگالهای ظاهری، از سرکوبت نیروهای
مترقی توسط حزب حاکم اگر نه علناً، در خفا
پشتیبانی خواهد شد ولی سرانجام خود آن نیز
در موقع مقتضی با یک ضربت به کناری خواهد
افتاد تا رژیم منجی از آستین آقای ریگان
بدرآمده و همه‌ی ناراضیان را از مذلت رژیم
آخوندی "رها نمیده" و اقتصاد کشور را آنچنان
که انحصارات نظامی (و نفتی) بخصوص میطلبنند
بازسازی کنند . و برای این البته بزعم
خود در انتظار سرکوب کامل چپ توسط جمهوری

چند پاسخ

تذکر به خوانندگان :

در این صفحه فقط به سئوالانی پاسخ داده خواهد شد که در ارتباط با مسائل مطروحه در رهائی و یا مواضع سیاسی، ایدئولوژیک سازمان باشد. بنابراین از تمام رفقای که سئوال برای جواب در رهائی طرح میکنند، میخواهیم که در طرح سئوال خود به این نکته توجه نمایند.

نموده است. رفیق این حکم مقاله گه جبهه آزادیبخش خلق ترکیه و ارتش آزادی بخش خلق ترکیه دارای افکار انتقادی از مائو تسم و گوارا تسم هستند را مورد سئوال قرار داده و مینویسد:

"حرف من بر سر آوردن واژه‌ی گوارا تسم و آوردن چه گوارا و مائو تسم در کنار هم در مورد یک گروه است. اگر منظور جنگ چریکی است که این فقط یک بعد از اندیشه‌ی گوارا است و تازه جنگ چریکی با جنگ دراز مدت که مائو تسم تئوریزه اش کرد و مائو تسم ها تبلیغ میکنند، نمیتواند در کنار هم قرار بگیرند."

اعتقاد سازمانهایی مانند جبهه آزادیبخش خلق ترکیه و ارتش آزادیبخش خلق ترکیه تنها در مورد مساله‌ی جنگ پارتیزانی، بلکه بر حول مسائلی مانند یا ختمان حزب (جبهه آزادیبخش خلق ترکیه هم خود را حزب میداند، هم جبهه و هم ارتش)، برداشت از رزنه‌های فکری جنبش جهانی... ملقمسه‌ای از گوارا تسم و مائو تسم بود. ارتش آزادیبخش خلق ترکیه - تئوری فوکر (کائو تسم) را بعنوان اساس تئوری مبارزاتی در آن مرحله‌ی

مشغول - انتخاب نموده بود و معتقد بود که این مبارزه به ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر در ترکیه منجر میشود. مثال ایرانی جنبش انتقادی در سازمان چریکهای فدائیس در دوران قبل از قیام بخوبی مشاهده میگردد. این سازمان هم از اندیشه‌های گوارا در مبارزه‌ی مسلحانه دفاع مینماید. - احمدزاده در نقدش از دیر - و هم از اندیشه‌ی

های مائو تسم دون دفاع میکرد. نبرد خلسی شماره ۲ - ثانیاً اطلاق واژه‌ی "انتقادی" دقیقاً برای نشان دادن انحرافات جریانانی بکار میرود که برآنند دو اندیشه در اساس متضاد - مائو تسم و گوارا تسم - را متضاد یکدیگر نشان دهند. انتقاد بطور خلاصه یعنی

رفیق ۴۰۲ در مورد نقد نظرات "حزب کارگساران سوسیالیست" باید بگویم معیار ما تنها "محتوی و مضمون نظریات ارائه شده" نبود اگر چنین بود گفتمی شما درست میبود که پس در این مورد، با نقد نظرات فدائیس (اکثریت) در واقع مواضع تمام آن سازمانها که یک چنین نظرات راست و ارتجاعی را ارائه میدهند (از جمله حزب کارگساران سوسیالیست) به نقد کشیده شده‌اند. بلکه علت اصلی این برخورد چرخش بر است روشن در این سازمان نسبت به دولت و حکومت سرمایه داری ایران بود. مقاله نیز در حقیقت این مساله را بیان کرده بود. همچنین تناقض ادعای گذشته و عمل کنونی را برجسته نمود بود.

در مورد برخورد به نظرات سازمانهای دیگر، به پاسخی که به رفیق دیگری در همین صفحه داده شده مراجعه کنید. در این بین رابطه همچنین باید متذکر شد که منظور از نقد نظریات صرفاً حمله به دیگران نیست، بلکه میتوان مواضع صحیح را نیز مورد تأیید قرار داد.

"نقد ۱۳ خطی فدائیان (اقلیت)" نیز بدین خاطر است و اهمیت این امر هم از این روست که این جنگ سبب شد بسیاری از مواضع و خطوط آشکارتر شوند و بهانه را برای کسانی که میخواهند از رژیم کاملاً حمایت کنند ولی خجل بودند، فراهم کرد. بنابراین روشن است که در چنین شرایطی داشتن موضع صحیح بمعنای تدقیق بیشتر خطوط در جنبش چپ است و تأیید ما بر موضع فدائیان (اقلیت) نیز دقیقاً بدین خاطر است.

در مورد سئوالتان راجع به مقاله‌ی "اقلیت‌های مذهبی..." به پاسخ "رفیق علی" در رهائی ۵۲ رجوع کنید.

رفیق محمدرضا انتقاداتی به مقاله‌ی در شماره ۴۸ رهائی در مورد کودتای ترکیه

جمع کردن آن اندیشه‌هایی که اساساً مانع از
الجمع اند.

رفیق در بخش دوم این انتقاد نوشته

است.

در رهایی ۴۸ نوشته شده که سرمایه‌ی
بزرگ از اجوبیت حمایت می‌کنند و
سرمایه‌ی متوسط از دمیرل، سرمایه
و ایستگی میان که دمیرل به آمریکا
دارد آیا این تصور پیش نمی‌آید که
سرمایه‌ی بزرگ و انحصاری از دمیرل
دفاع می‌کند نه متوسط.

انتقاد رفیق به این بخش از نوشته کاملاً
درست است. در این مقاله سهواً اجوبیت
بعضاً مدافع سرمایه‌ی بزرگ معرفی شده
است که این نادرست است. در حقیقت سرمایه‌ی
بزرگ و انحصاری از دمیرل دفاع می‌کند نه
سرمایه‌ی متوسط.

رفیق در سؤال دیگری پیرامون یکی از
مقالات رهایی ۲۹ مینویسد:

در مقاله‌ای که رفیق هوشنگ محبی
نوشته بود (رهایی ۲۹) آورده شده
که در سال ۱۹۲۱ قدرت سیاسی در دست
طبقه‌ی کارگر شوروی بوده است. آیا
این نظر سازمان نیز هست یا نه؟

ارزیابی سازمان از انقلاب اکتبر شوروی و
ادامه‌ی آن که تا بحال نیز در نوشتجات
مختلف منعکس شده است حکم بر سوسیالیستی
بودن انقلاب و حاکمیت خط مشی پرولتری بر سر
حزب و سایر نهادهای دولتی میداده است.
گرچه بعضی مختلف طبقه‌های پرورکراتیسم در
حزب و جامعه و دولت شوروی از اوایل دهه‌ی
۲۰ بوجود آمد. اما معتقدیم که در سال
۱۹۲۱ علیرغم همه‌ی این نارسایی‌ها حاکمیت
سیاسی هنوز در دست طبقه‌ی کارگر و حزب آن
قرار داشت. از سالهای ۱۹۲۳ به بعد بتدریج
دگرگونیهای بسیاری در ترکیب طبقاتی
اجتماعی حزب ایجاد شد که ماهیت پرولتری
آنرا بریزر سؤال کنید.

رفیقی که متأسفانه نام خود را ذکر
نکرده است، پرسشهای متعددی را مطرح
ساخته است که پاسخ برخی از آنها به ترتیب
در زیر آمده است.
* رفیق پرسیده است:

"چند جا واژه‌ی روابط تولیدی سوسیالیستی
بجای (می‌خورد) آید اعتقاد
بر این است که همانند روابط تولیدی
سرمایه‌داری، روابط تولیدی بنسبام
روابط تولیدی سوسیالیستی هم هست؟
یا شیوه‌ی تولید سوسیالیستی؟ و اگر
چنین باشد آیا این نتیجه گرفته
نمیشود که سوسیالیسم یک فرمایشیون
است؟ یا اینکه سوسیالیسم تنها
یک دوران گذار است؟ درک درست
چیست؟

در اینبار باید بگوئیم که پاسخ این سؤال
بگونه‌ای در پاسخ به سؤال دیگری راجع به
ساختن سوسیالیسم در شماره‌ی ۴۲ ملحوظ شده
است. در آنجا نوشتیم: "در یک کلام مسأله

شیوه‌ی تولید سوسیالیستی را مترادف با شیوه‌ی
تولید کمونیستی و مناسبات سوسیالیستی را
معادل مناسبات کمونیستی میدانیم." بنا بر
این هر جا سخن از چنین شیوه‌ای یا مناسباتی
می‌رود مقصود روشن است. لیکن یک موضوع
را نیز باید روشن کنیم و آن اینکه بعد از
کسب قدرت توسط طبقه‌ی کارگر و پرولتاریا
دیکتاتوری پرولتاریا، دوران گذار از سرمایه‌داری
قاری به کمونیسم آغاز خواهد شد که آن
دوران گذار سوسیالیستی نامیده میشود. بنا
بر این ملاحظه می‌کنیم که واژه‌ی سوسیالیسم در
مفهوم بکار می‌رود. یعنی از طرفی پسند
دوران گذار اطلاق میشود، ولی در مواردی نیز
که بعنوان فرمایشیون از آن یاد میشود طبقاً
مقصود همان کمونیسم است. بنا بر این
از متن میتوان دریافت که منظور کدامین
بوده است.

* عنوان کتاب "فرمایشیونهای اقتصادی ما خیل
سرمایه‌داری"، گرچه از ترجمه‌های ماست، باین
دلیل در فهرست انتشارات چشم نمی‌غورده که
حاصل تلاش یکی از رفقای ما بوده که برای
اولین بار از مجرای سازمانهای جبهه‌ی ملی
در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) انتشار
یافته است و نه بنام گروه اتحاد کمونیستی
و یا سازمان وحدت کمونیستی. البته ما هنوز
به مواضع طرح شده در مقدمه‌ی آن اعتقاد
داریم و کتاب را مفید میدانیم. در
این رابطه کتب دیگری نیز منتشر شده است.
* درباره‌ی پیشنهاد شما باید بگوئیم که
"زمینه‌های بیشتر برای تفاهم و همکاری میان
نیروهای چپ" را نمیتوان یکجانبه بوجود
آورد. البته ما همواره چه در عمل و چه در
نظر نشان داده‌ایم که آماده‌ی همکاری اصولی
نیروهای چپ انقلابی هستیم و حتی آنرا بسیار
مفید می‌شماریم و معتقدیم هر وحدتی میبایست
از مجرای همکاری بگذرد. بهر حال پیشنهاد
شما در مورد چاپ بخشهای با ارزش نشریه‌های
چپ دیگر در چارچوب نشریه‌ی یک جبهه‌ی واحد
نیروهای چپ ممکن بوده و اقدامی مثبت بشمار
می‌آید لیکن در مورد نشریه‌ی یک سازمان چپ درست
نیست.

* حتماً تاکنون قسمتهای اول تا چهارم برخورد
به نظرات سازمان بیکار را نیز ملاحظه
کرده‌اید. برخورد به نظریات جریان‌های دیگر را
نیز سعی خواهیم کرد بتدریج در دستور کار
خود قرار دهیم. البته در این مورد باید در
نظر داشت که با توجه به تعداد سازمانهای
موجود در حال حاضر نه امکان پذیر و نه واجب
است که به تقدیم آنها بپردازیم. زیرا مقصود
از نقد نظریات دیگران، علاوه بر برخورد به برخی
نظریات خاص، روشن کردن مسائل آشکار و مبهم
هست. بنابراین، مثلاً "بیکار" را میتوان
بعنوان یک نمونه از خط ۳ و "رزمندگان"
را بعنوان نمونه‌ی دیگر از خط ۲ نقد کرد.
میتوان گفت باین جریانات در محدوده‌ی این
نمونه‌ها قرار می‌گیرند. بنابراین در مورد
نقد هر سازمانها مسأله‌ی عمده نقض آن
بیشتر مورد نظر است. بدین خاطر قصد ما
جدل نظری با یک سازمانهای موجود نیست.

اگر این تفتیش عقاید نیست پس چیست؟

الله محکی بسیار ارزنده در دست دارند شما معلوم شود چه کسی را باید "دعوت" بکار کرد و چه کسی را نباید. آن محک "پرسشنامه‌ای" است که "بعد مکتبی" او را اندازه میگیرد. "بعد مکتبی" هم مشخص در مثالی که ایشان ذکر کرده‌اند معلوم میگردد. "بیک کارگر ساختمانی نماز خوان مسلمان" مقدم بر کسی است که نماز خوان نیست. درست است آقای بهشتی، این تنگ نظری نیست، ایستادن "تفتیش عقاید" است، این همان کاریست که کارگزاران ساواک انجام میدادند. با این تفاوت که برای آن "کارگر ساختمانی که نماز خوان و مفید نبود" کاری بود که از گرسنگی نمبرد، برای آموزگاری که معلوم میشد کدام گرایش را دارد تبعیدی در نظر گرفته میشد ولی شما او را از ابتدایی ترین نیازهای یک انسان یعنی حق داشتن شغل محروم میکنید، البته دکتر بهشتی فکر این جایش را هم کرده و میگوید:

"همه‌ی اینها که من گفتم در مسرود مشاغل اجتماعیست. والا در مسرود مشاغل فردی کسی مانع کسی نمیشود. یک آدم که شهروند جمهوری اسلامی است میخواهد خودش از مهارت خودش استفاده کند و یک کارگاه تولید صنعتی با همفکران خود درست کند و کالایش را تهیه کند و بفروشد کسی مزاحم او نمیشود." (همانجا)

پس آموزگاری که بعلمت گرایش فکریشان از مشاغل اجتماعی رانده شده‌اند، کارگرانی که به نماز خواندن مجبورند، تکلیفشان روشن شد. بروید و یک "کارگاه تولید صنعتی با همفکران خود" درست کنید و به تهیه و فروش کالا بپردازید، تنها در آن صورت است که کسی "مزاحم" شما نمیشود! اما دیگر در "همه‌ی موسسات دولتی و در همه‌ی موسسات غیر دولتی" جایی برای شما نیست. بایسن میگویند با منطق و دلیل جهان را مسلمان کردن نه با تهدید و گرسنگی! آقای بهشتی تصمیم دارند بدون "رودربایستی"، "مسائل را تحلیل" کنند و از هواداران نشان میخواهند "در ترویج آن بکوشند و افکار مردم را روشن کنند."

باید از آقای بهشتی پرسید که زمانیکه معلمین آزاده‌ای را همچون گرجی بیانی را سر به نیست میکنند یا زمانیکه خلق غصب خوزستان را به دزخی می‌چون مدنی میسپارند تا تارومار شوند یا هنگامیکه خلق قهرمان کرد را قتل عام میکنند، رودربایستی بخرج داده‌اند؟

باید از آقای بهشتی پرسید چطور شده

آیت‌الله بهشتی دوازدهم محرم در حسینیه احمديه مطالبي پیرامون "شخص و مکتب" عنوان کرده که دید ایشان را در مورد "تفتیش عقاید" بوضوح آشکار میکند.

آیت‌الله بهشتی غیر از شرکت در مصاحبه‌ها و ایراد یک سری فتوای بی‌غایت "کلیمانه" (برای نمونه فتوای ایشان در مورد مصروف گوشت) کمتر این چنین آفتابی میشد. ولی در سه چهار روز اخیر مکرراً آفتابی شده و در تنویر افکار امت کوشیده‌اند!

اینکه چرا آیت‌الله بهشتی کمتر عیسان میشود، آیا علتش وقوف از گریه‌للمله بودنش است یا اینکه نمیخواهد با حضورش در صحنه بمردم گوشزد کند که رئیس دیوانعالی جمهوری اسلامی همه‌کاره‌ی "حزب" جمهوری اسلامی است یا اینکه قصد دارد همچون امام امت خود را برای بگویموها که هر از چندی به کتک کاری میکشند، قلمداد کنند در اینجا مورد نظر نیست.

حتی اینکه عالیترین مرجع قضایی کشور چرا در سه چهار روز اخیر اینچنین خنود مینماید، آیا علتش جملات بنی صدر است یا بی لیاقتی های همکاران در بی جتال فیملسه دادن "اختلاف سلیقه‌ها" یا علل دیگری دارد، نیز مورد نظر نیست.

آنچه مورد نظر است دیدگاه ایشان در مورد "تفتیش عقاید" است. آیت‌الله بهشتی میگوید:

"اگر در پرسشنامه‌ای که از او میخواهیم پر کند، سوالاتی کردیم که بعد مکتبی او را نشان بدهد این تفتیش عقاید نیست." (جمهوری اسلامی ۳ آذر)

و سپس می‌افزاید:

"مثلاً وقتی میخواهند معلم بگیرند میپرسند که تو ایمانت، دینت، تقوایت، گرایش چیست؟ میفرما باند پرسنه!" (همانجا)

و به عبارتی دیگر میگوید:

"اما اینکه اگر یک کسی را میخواهند دعوت بکار بکنند بگویند جزء شرایط کار این است که آدم مومن و مسلمانی باشی بما بگو واقعاً آدم مومسن و مسلمانی هستی یا نه؟ و بعد هم درباره‌اش تحقیق کنند. این تفتیش عقاید نیست." (همانجا)

و در جایی دیگر:

"اگر ما به دلیل عشق به اسلام، بسک کارگر ساختمانی نماز خوان مسلمان را بر یک کارگر ساختمانی که نماز خوان و مفید نیست مقدم داشتیم، این تنگ نظری نیست، این پایبندی جدی بسس دین است."

از تمام این نقل قولها معلوم میشود آیت‌الله

نقدی بر...

و تاثیر متقابل بنفیده‌ها را ندیده گرفتسن . نه زیربنا خودبنفیده روینا می‌سازد . و نه روینا . زیربنا تعیین کننده‌ی تاریخی روینا است . بطور مشخص ، هر دو بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند . بگذارید یکبار دیگر این نکته را درغناي خود از زبان اندلس تکرار کنیم :

"... بنا بر درک ماتریالیستی تاریخ ، عنصر تعیین کننده‌ی نهایی در تاریخ ، تولید و تجدید تولید زندگی واقعی است . نه مارکس و نه من ، هرگز چیزی بیش از این نگفته‌ایم . بنا بر این اگر کسی آنرا تحریف کند و بگوید عنصر اقتصادی تنها عامل تعیین کننده است ، این نظریه را به یک عبارت بسی معنی ، مزخرفه و انتزاعی تبدیل کرده است . وضع اقتصادی پایه است و لسی عناصر مختلف روینا شکل‌های سیاسی مبارزه‌ی طبقاتی و نتایج آن یعنی : نهادهایی که توسط طبقات پیروز بعد از یک جنگ موفق و غیره بنا میشوند ، شکل‌های قضایی ، و حتی انعکاس تمام این مبارزات بالفعل در مغز شرکت کنندگان ، تئوریهای سیاسی ، قضایی ، فلسفی ، تئوریات دینی و گسترش بیشتر آنها به مستمرای جزمی - نیساز اشارت خود را بر مسیر مبارزات تاریخی باقی می‌گذارد و در بسیاری از موارد در تعیین تکلیف آنها نقش غالب را ایفا می‌کند"

اندلس (به جوزف یلوخ)

بنابراین ، شاید اکنون واضح تر باشد که در ادامه‌ی این اکثریتیم و آن اراده‌گرایی ، چگونه رویزیونیسم بر شوروی و چین غالب شد . شاید اکنون پیوندی و ابتذال تئوری "بیکار"

در "لاند کردن جاسوسان در حزب" حتی برای سرخست‌ترین هواداران آنها ثابت شده باشد ، شاید تئوری "مرگ رهبر" ، مرگ استالین ، مرگ ماثو ، و تئوریهای مشابه مانند حرکات "غیر منتظره و تاسف‌آور انور خوجه" نیازی به افشا مجدد نداشته باشند .

مبارزه‌ی عظیم تاریخ ، رفقا ! جسدال همیشه موجود طبقاتی ، خود را از طریق مقابله‌ی ایدئولوژیها اعمال میکند . در شکل های آشنا و نا آشنا ، طبقات و مبارزات آنها را صرفا با مصادره‌ی اموال آنها از بین نمیتوان برد . طبقات و مبارزات آنها را با ترور و ارباب‌نیز از میان نمیتوان برد . در تجربه‌ی بزرگ تاریخ ، آن کس که بخواهد ، جدال طبقاتی را بعد مبارزه‌ی افراد ، لاند کردن این جاسوس و آن خائن در صف‌این یا آن طبقه ، کودتا و توطئه‌ی امپریالیستها تقلیل دهد ، مستحق سرزنش است . و شما رفقای "بیکار" در این تقلیل مارکسیسم ، در این بی اعتنایی به ماتریالیسم تاریخی از سوزش سخت میسری نیستید .

ادامه دارد

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه‌های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد . کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید بپردازید .

برادران و خواهران اتحاد و همبستگی ایران و عراق علیه
جنگ و تجاوز

اگر این ...

که به فکر "تحلیل مسائل" افتاده اند؟ آیا غیر از آشکار شدن چهره‌ی کریمه سرمایه‌داری ملیس به عبا و عمامه و تشدید ناراضی‌ها و آواره شدن بیش از یک میلیون خوزستانی و نقش بر آب شدن تمام آرزوهای مردم وروشدن دست حکومتگران دلیل دیگری دارد؟

آقای بهشتی که به دم لای تله نشستادن و زبان بازی استاد است برای اینکه به سئوالتی که احيانا در ذهن شنوندگانش پیدا خواهد شد که پس فرق کار آنها که میگویند تفتیش عقاید نیست یا کار شاه ملیسستون چیست؟ جوابی داشته باشد، میگوید:

"تفتیش عقایدی که ما با آن مخالفیم این است که دنبال یکی بروند و بگویند آقا عقیده‌ات چیست؟ اگر عقیده‌اش مخالف عقیده‌ی حاکم بود او را بدون هیچ دلیلی زندانی کنند و اذیت و آزار کنند." (همانجا)

مساله کاملاً واضح شد. آقای بهشتی به "تفتیش عقاید" مخالف نیستند بلکه با نوعی از تفتیش عقاید مخالفند که "دنبال یکی بروند" و "عقیده‌اش را بیرسند. یعنی اگر

شما بعد از چند سالی درس خواندن لیسانس گرفتید و خواستید معلم شوید و آنها از عقاید شما پرسیدند تا گرایش شما را بدانند در واقع مساله خیلی فرق دارد!! تا اینکه آنها دنبال شما بیایند!!

"تفتیش عقاید" هیچ چیز نیست مگر اهرسی برای استثمارکنندگان تا از بخش بشر آگاه‌های طبقاتی جلوگیری کنند. زمانی زمانه‌سداران کلیسا و فئودالیسم در جواب گائیل که آنها دعوت به تماشای ستارگان از درون دوربینش میکرد، تا بدینگونه چرخ زمین را ثابت کند، شکنجه‌های قرون وسطی را روا میداشتند تا بدین گونه ثبات زمین بعنوان مرکز عالم جاودانی بماند و واتیکان مرکز عالم و پاپ هم رهبر عالم قلمداد شود و زمان دیگر خسروگل‌سرخ‌ها و بیژن جزینها را به جوخه‌های اعدام میسپردند. اکنون نیز پاسداران مکلا و معمم سرمایه‌داری دست به شاهکار میزنند کم سابقه و کسلسلا دانشگاه‌ها را میبندند. اینها همه اسسوع تفتیش عقایدند که تنها در شکل با یکدیگر متفاوت اند.



انتخابات ...

اسلامی خواهند بود تا بدون دغدغه‌ی خاطرات قادر به اینکار باشند.

آنچه که در فوق بعنوان جهت حرکت جدید امپریالیسم امریکا اشاره شد (و حتی اگر کارتر هم انتخاب میشد با مقداری تغییر میبایستی ادامه می یافت) کم و بیش برنامۀ انحصارات و نمایندگان آنها را نشان میدهد. شک نیست که امپریالیسم در بخشی از خواسته‌های خود موفق خواهد بود ولی عامل تعیین کننده‌ی شکستهای آن، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و نیروهای چپ و دمکرات چه در ایران و چه در نقسقاط دیگر جهان خواهد بود و شرایط جهانی در هر زمان، وسعت یا محدود بودن همبستگی بین المللی نیز در این میان نقش موثری خواهند داشت.

پایان

جنگ ...

محدود نیروهای چپ بودیم که در آن حسی هذیانی "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" غلبه بورژوازی" تردید نکردیم که در خلاف جریان شنا کنیم و در همان وقت در مقالیه‌ای در "رهایی"، آموزشهای اولیه‌ی پیشوایان مارکسیسم را درباره‌ی آزادیهای دموکراتیک یادآور شدیم و رابطه‌ی تنگاتنگ یک مبارزه‌ی واقعا ضد امپریالیستی، آزادیهای دموکراتیک و مبارزه‌ی طبقاتی را نشان دادیم. آیا نباید از تجربیات بیست ماه اخیر درس گرفت و امروز از تضاد دو جناح حاکمیت بهره‌برداری کرد؟ اینها از جمله سئوالاتیست که میتوان دوایید امروز در جنبش انقلابی ایران مطرح باشد.

اما موضعی که نیروهای انقلابی و دموکرات در مقابل جدالهای دو جناح حاکمیت دارند، ناسفانگیز است و معلوم میشود که این نیروها نه تنها از تجربیات گذشته‌های دور و نزدیک بلکه حداقل از تجربیات همین دو سال اخیر نیز درسی نیاخته‌اند. مجاهدین خلشق با حمایت کم و بیش آشکار و بدون کمترین انتقاد از بنی صدر، و با پرتو کردن میدان ۱۷ شهریور و میدان آزادی، عملاً به توهشم جدید شده‌ها دامن میزنند. اپورتونیستها و خائنین جنبش کارگری (نظیر فدائیس) با اکثریت، حزب توده و غیره) همچنان "خرد بورژوازی" را "فد امپریالیستی" "خلفی" و "ناوابسته" میدانند و از فاشیستهای حزب جمهوری اسلامی در مقابل "بورژوا-لیبرال" ها، حمایت میکنند.

بخش بزرگی از نیروهای چپ انقلابی.

بقیه در صفحه ۲۰

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

پروسی کتاب

کتابی درباره یک شخص، یک طبقه، یک کشور

ادواردو گالیانو

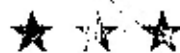
نوشته‌ی زیر ترجمه‌ی یک بررسی کتاب
"بگذار سخن بگویم" می‌باشد که در شماره‌ی
۹ (دوره‌ی ۳۱) ماهنامه‌ی ریویو-فوریه ۱۹۸۰ -
درج شده است. کتاب "بگذار سخن بگویم"
اخیرا به ترجمه‌ی ع. پاشایی و احمد شاملو
توسط انتشارات مازیار منتشر شده است.



"بگذار سخن بگویم!" شادانی از دمیتیلای زنی
از معادن بولیوی
از دمیتیلای باریوس دو چونگارا با همکاری
موشا ویگور

انتشار از انتشارات ماهنامه‌ی ریویو، ۱۹۸۷.
بولیوی بیش از هر کشور دیگری آمریکای
جنوبی رنج کشیده است. معدنچیان آن بیش
از بولیویایی‌های دیگر رنج کشیده‌اند، و حتی
حال و روز زنی در معادن بولیوی از یسک
معدنچی دم بدتر است.

"بگذار سخن بگویم!" روایت‌ها شکوه‌ی
است. در آن، دمیتیلای با سیمای بتنی
اینکایی، با قیافه‌ای پیرین و لاجوج - از
زندگی‌اش سخن می‌گوید، با واژه‌هایی کهنه
اسپانیایی‌اند و لحنی موسیقایی کهنه از
که‌چوا می‌آید. در بازگفتن آن، او زندگی
بسیاری را بازگو می‌کند، توضیح می‌دهد که
"باید شهادت داد"، و هم از اینرو کهنه
ثبت تاریخ هم‌انگونه که روی می‌دهد، همانگونه که
زیسته می‌شود اهمیت دارد بیش از آنکه
حرفه‌ایها، متخصصان، پرسند، آنها بزرگ
کنند و بپیرایند.



دمیتیلای گلایه نمی‌کند، اعتراض نمی‌کند،
از خوش‌قولیش شرمیده نیست، اما ترجمه‌ی
می‌دهد انگش را نگه‌دارد. در بلندبهای سرد
و بادگیر بولیوی، اینگونه واکنش‌هاییانه
و درآلود ریشه‌دار است. بنابراین، مثلا
برای اینکه شما بگوید در زندان شکنجه شده

(شش دندان‌ش را بیرون ریختند و آنقدر بسا
لگد به شکمش کوبیدند که سقط جنین گیرد)
مینویسد: "انگار خودم را خیس کردم!"

دمیتیلای با شوهر و هفت بچه‌اش در دواتاق
زندگی می‌کند - بدون آب، بدون لوله‌کشی،
این آلونک شرکت در سیگلو ۲۰، اردوگاه
کنار معدن، است - و زمانی که بیماری معدن
ریه‌های شوهرش را نابود می‌کند فقط بسا
دره مردن می‌خورده، شرکت او را اخراج می‌کند.

دمیتیلای از چهار صبح تا دیرگاه شب
گرفتار کار خرد کننده‌ی تغذیه و تولید نیروی
کار سیستم است. یک معدنچی ماشینی است که
در سالهایی اندک اسقاط می‌شود، بچه‌ها پیش
باید جای او را در چرخ و دنده‌های معدن
بگیرند. این ماشین را باید روغنکاری کرد و
به آن سوخت رساند، و ماشینهای دیگر را باید
آماده کرد. دمیتیلای اوضاع خانه را روبسته

راه می‌کند، خرید می‌رود، آشپزی می‌کند، رخت
میشوید، برای خانواده خیاطی می‌کند. می‌گو-
ید: "برای تمام این کارها ما زنان حقوقی
نمیگیریم." برای جبران کمبود حقوق بخور و
نمیر شوهرش، هر روز مدتها شیرینی گوشت‌دار
درست می‌کند و در خیابان می‌فروشد.

برای مطالعه، بحث، شرکت در میتینگ،
سازماندهی و مبارزه از خوابش می‌زند. جدا
ماندن از روح، از کت دادن صم؟ این زن
با حالتی انفعالی بعد تولیدکننده‌ی تولید
کنندگان و پرورش دهنده‌ی آنان، رانده شده
است. دمیتیلای نیز مانند بسیاری زنان دیگر
در برهوت اردوگاه معدن دریاخته که او هم
بخشی از نظام استثمار است، می‌گوید: "با
بهره‌کشی از معدنچی، زن را هم استثمار
می‌کنند، و به موقع بچه‌ها را هم استثمار
می‌کنند."

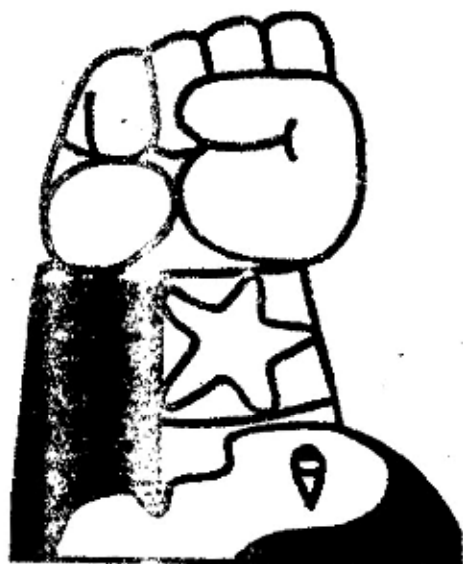
دائما سرو کارش با زندان و مجازات
است. در واقع، برای نفرت و ترسیدن از او
دلایل فراوانی هست. یک نمونه‌ی ساده: اندکی
زمانی پس از انتشار "بگذار سخن بگویم"

درس هوشمندانه‌ای که به خرده‌بورژوازی‌های ناکشیا میدهد:

"آدمها، برای اینکه راه بروند، اول باید خزیدن را یاد بگیرند، بعد روی پاها بایستند، بعد قدم اول را بردارند و کم کم راه رفتن را یاد بگیرند، تا بالاخره در ماراچین شرکت کنند. به همین ترتیب، یک جنبش انقلابی یک شبه درست نمیشود."

این تاریخ زندگی، تاریخ یک شعبه است، اما تاریخ یک طبقه و یک کشور هم هست، یک کشور، بولیوی، که بسیاری کشورهای دیگر - از زمانهای دور که اسپانیایی‌ها نفره‌ی پوتوسی را میسزدند تا واقعیت دوزخی امروز در معادن قلع - با او بدوکارند. یک طبقه، طبقه کارگر بولیوی، ما حسب سنت دیرین مبارزه، به اندازه‌ی خلاقیتش شجاع هم هست. از این روستا که شما دلتا می‌دستیلاد که بزبانی ساده داستان زندگی ساده‌اش را برای ما میگوید. اقتصاد را به چیزی بیش از آمار تبدیل میکند، تاریخ را از موزه‌ها نجات میدهد و به زندگی روزانه باز میگرداند، و ایستاد گوشت و خوشی حقیقت سیاست را به چنگ می‌آورد.

مثلا، ایالات متحده در طول جنگ جهانی دوم مقادیر عظیمی قلع را با بهایی که عنوان "همکارهای دموکراتیک" بر آن بود خرید بهایی بسیار بیش‌تر از بازار آزاد - سهم "همکاری" بولیوی به اندازه‌ای بود که این کشور در سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، ۱/۶ میلیارد دلار (به نرخ ۱۹۷۷) زیان کرد. بیشتر آن قلعی که ایالات متحده به چنان بهایی نازلی خرید به "ذخیره‌های استراتژیک" رفت. امروز این ذخیره‌های استراتژیک بهشت راه هر افزایش "بیش از اندازه‌ی" بهای جهانی قلع را برای ایالات متحده - بزرگترین مصرف‌کننده‌ی آن - ممکن میکند. ●



ایکتا توری ژنرال هوگو با تیر با اعتصاب غذایی که مثل آتش همه جا را فرا گرفت سرنگون شد. چهار زن از معدن، که دمیتیلاد هم در میان آنها بود، به آرامی و سرسختی آن راه انداختند.

★ ★ ★

"وقتی مادرم مرد، مردم ما را نگه‌دار کردند و گفتند: به چاره‌ها، پنج تا دختر بدون یک مرد کوچولو... به چه دردی می‌خورد؟ بهتره که بسوزن." دمیتیلاد، خواهر بزرگ‌ترشان اداره‌ی خانه را بدست می‌گرفت. ده سال دارد. در مدرسه معلم‌ها کتکش می‌زنند چون مشقش را ننوشته است، در خانه پدرش کتکش می‌زند چون اصرار دارد به مدرسه برود، یا برای اینکه بچه‌ها را کوچکتر کریم می‌کنند، یا شام حاضر نکرده، یا فقط همین که پدرش مست کرده و پر از خشمی است که باید خالیش کند. سلاهای از تحقیرها: پدرش، کارگر مبارزی که رژیم دیکتاتور است، جان رفتاری را به دمیتیلاد میکند که رژیم با خود او میکند.

در ساحای بند بران دمیتیلاد جلوسب احترام شود و رفتاری مذکورشانتر نمیشود. عضویت در حزب؟ عضویت در اتحادیه؟ فعالیت سیاسی؟ برای زن‌ها نیست.

زبان دمیتیلاد، علیرغم رشد فکری و سطح بالای آگاهی وی، گاهی نشان از ابدشولوی از خود می‌آورد. ساز جاده‌ای دارد که او را پرورده است. هنوز از "مردها و زن‌هایشان" (تاکید بر مالکیت زن توسط مرد است، مترجم) حرف می‌زنند و از او که زن اجاعی است، هنوز شجاعت را "مردانگی" و "سلوار به پا داشتن" توصیف میکنند.

★ ★ ★

شهادت نامه‌ی دمیتیلاد از زندگی، که به موثرا و پیش از آنرا پنحوو قابل‌تصویر مرتب کرده است. بعضی غشی از فرهنگ مردم است. با بیانی شوا هم و حش و هم زیبا بهایی موقعیتها را بنمایش می‌گذارد. از کودکی بی ((تعطیلی)) یکشنبه و بی اسباب بازی، تا زاشیدن بچه‌ی هفتمش، پا شولا، در حالیکه از دست پلیس مخفی شده بود. در جا بجای کتاب محنه‌هایی هست که خواننده را به شدت جلب میکند. محنه‌های بزرگ و پر از جمعیت - نظارات کارگران، کشتارها، نبردهای ناممکن لوله‌ی دیشامیت در برابر تیربارهای ارتش، محنه‌های بافت شخصی، مانند جنگ و گریز شبانه، که پدرش عایش گذاشت و با فریب‌داد تهدیدش میکرد که کتکش می‌زند، در حالیکه او همراه مردی که بعدا شورش شد در کاربیزی قایم شده بود و انتظار صبح را میکشید. مشاهدات سیاسی دمیتیلاد از زبانی کلی گرا پیچیده شده، و پاره‌ای از داوریه‌های او دلب‌راه بنظر میرسد. مثلا، کاریکاتورها عین از جنبش فمینیست‌ها در کشورهای توسعه یافته، بافته، اما همواره، در زیر و پشت کلی‌گویی و داوریه دایخواه، آدم جمل‌سليم و قسدرت "توفانهای مردم" را می‌بیند. مثلا، توضیح ساده اما با آرزو و آرزو از ارزش‌افزایی حاصل از قلع بیاد می‌آورد، پس با در آن

جنگ بین دو...

میران و نامشخص اند. از یکطرف، اینجاست گروهها و سازمانها نسبت به عملکرد بیست ماهه‌ی حزب جمهوری اسلامی و دستگاه‌های مری و نامریی سرکوب آن کم‌کم (هر چند با تاخیر ولی بهر حال) آگاهی یافته‌اند و به چشم انداز بسیار تاریکی که حاکمیت مطلق العنان این حزب ترسم میکند بخوبی واقفند و از جانب دیگر بعزت نداشتن تحلیل و یا انحرافات ایدئولوژیک دفاع از آزادیهای دموکراتیک را چیزی در شان "لیبرالها" میپندارند و یکا از ترس ترحمی گریها و سفسطه با فیه‌فای اپوزیسیونهای جنبش چسب دم فرو می‌پاشند. غالباً ایشان در گفتگوهای خصوصی چیزی جز آن می‌گویند که در برابر وسعتشان عنوان میشود. حرکت نه از تحلیل شرایط بلکه از روی جزئیات بد آموخته، ملاک‌های فرصت طلبانه و گمراه کننده صورت می‌گیرد.

هتاهلیکه در سال ۱۳۵۶ بدنیال چیراغ سز امپریالیسم آمریکا بورژوا لیبرال‌ها (بدون گیومه) از خواب خرگوشی بیدار شدند و عریضه نویسی‌ها آغاز گردید (و اگر حقایقهای ذاتی شاه نبود و وی بدنیال حوادث نمیدوید و همواره چند قدم از حوادث عقبتر شمیماند، روی کار آمدن آنها بسیار محتمل بود)، ما اولین جریان کمونیستی بودیم که خطا بورژوا لیبرال‌ها را پیش بینی کردیم و از همان آغاز در صدا افشا و ماهیت آنها برآمدیم. در آنروز حزب توده و چریکهای فدایی خلق در رویای همگامی با لیبرال‌ها "خواب جهشی" واحد تو، ای" و "جهشی واحد ضد دیکتاتوری" می‌دیدند. آنها هنوز کشف نکرده بودند () که لیبرال‌ها سرمایه دارند و سرمایه داران به نوعی راد بسوی امپریالیسم می‌برند. کافسی است نگاشته به رشته‌های این سازمانها در آن دوران انداخت و درهم گویی‌های آنزمان را با فرصت طلبیهای خاص پریشان گویانه‌ی کمونیستی آنها مقایسه کرد. حمله‌ی آنزمان آنها به ما این بود که شریا قایل ازادمنشانه‌ی لیبرال‌ها را نه بیندین و در تشکیل جهشی واحد ضد دیکتاتوری اختلا می‌کنیم.

سیر سریع وقایع اما چرخشی دیگر بخود گرفت. تحفای انقلابی از یکطرف، قدرت سازماندهی و زمینه‌های آماده‌ی سنتی برای عوامفریبی روحانیون از طرف دیگر از جمله عواملی بودند که سبب شد که روحانیون برهبری آیت الله خمینی، بر موج ناراضایی توده سوار شوند و قدرت عظیم توده‌ها از رژیم منفور شاه را وجه المانع‌ی اهداف ارتجاعی خود قرار دهند. مسأله در همان زمان از میسمان تمام گروهها و سازمانهای داخل و خارج کشور، تنها جریانی بودیم که خطر را جدی گرفت و به منظور امداد به نیروهای انقلابی، چهار ماه قبل از تمام شدن ۵۷، دو کتاب (یکی بنام سازمان دیگری به امضای یکی از رفقا) انتشار داد و در آنها ماهیت طبقاتی و وعده‌های پوچ و عوامفریبانه و سرکشان‌های کسانسی را افشا کرد که چند ماه بعد حاکم بر سزوشست

میلیونها انسانی شدند که از جبار و ستم حکومت منفور شاه و امپریالیسم جهان آموخته بودند. نیروهای انقلابی جامعه، در آن ایام، به اندازه‌ی توده‌ها متوهم بودند و ماهیها بعد از انقلاب شکست خورده‌ی توده‌ها - افسوس! چه دیر - به ماهیت واقعی حاکمان جدید پیسی بردند (میگذریم از اینکه کم نیستند کسانی که هنوز هم بیست ماه پس از قیام، خون کیک سرشان را همچنان بزیر برف‌نگاه داشته‌اند). و امروز تجربیات قبل از قیام بیست و بیسوی دیگر در پیش روی ماست. توهم توده‌ها در جهت معکوس حرکت میکند. نیروی چپ امسا، هنوز بدیلی برای حاکمیت نیست. سهل است با ریزه‌خواری خوان آیین یا آن جناح حاکمیت، اعتبار و پرستیژ گذشته خود را تا اندازه‌ی زیادی از بین برده است. توده‌ها از زیر سلطه‌ی بورژوازی بوروکرات - نظامی باید شاه به زیر مهمیز حاکمیت خرده بورژوازی - بورژوازی کشیده شدند و سپس بخشی از آنان به خرده بورژوازی پشت کرد. و مجدداً بسوی توهمهای آفریده شده توسط بورژوازی روی بردشده و در اینجا چپ صرفاً کاتالیزور انتقال قدرت و خسر سواری این یا آن جناح شد.

از شعارهای بسیج کننده‌ی مردمی، بسیار مبارزه‌ی ضد امپریالیسمی را خرده بورژوازی بدست گرفت و سراسیمه و از خود بیخود بزیر عبا‌ی فاشیستهای ضد امپریالیسم () رفت. شعار مهم دیگر، مبارزه برای آزادی، برای آزادیهای دموکراتیک، برای حقوق دموکراتیک، برای دموکراسی آذین بر عاقل و باطل ماند و آنقدر مورد بی اعتنایی و حتی خصومت (بخش مهمی از چپ قرار گرفت تا آنکه جناب بنی صدر و شرکاء آنها برای مبارزه به رقبای، برای فریب مردم و بسیج آنها به دور خود بر گرفتند!

برای آنانکه به ماهیت جناحهای حاکمیت واقفند این نکته مسلم است که آزادیهای بنی صدرها و طبقات توده‌ها بهمان اندازه گداخته است که ضد امپریالیسم بیست و بیسوی فاشیستها. فاشیست آزادیخواهی از کلمه‌ی "توطئه زاده به نمره شیر از تازی غرور می‌ماند" درست بهمان صورت که گروگانگیر "توطئه زاده امپریالیستهای" مانند یاران باشتی، جنس بازی مسخو رکننده‌ی شعبده‌گران را میماند. اینها، همانطور که گفتیم برای کسانجه از مسائل تحلیل دارند اموری مسلمند. اما برای توده‌های مردم؟ برای کسانی که خرد شده در زیر مهمیز ارتجاع دستها را ملتسان شده دراز میکنند چه؟ برای میلیونها و میلیونها فریب خورده‌ی "سپهسالار ایران" چه؟

مشی کمونیستها در اینجا بر پارسیهای تشخیص دو مسأله باید متکی باشد. اول آنکه تشخیص دهد که بعزت ضعف اردوی بودی که ناشی از اشتباهات و احیانا خیانتها متعدد است توده‌ی مردم فعلاً بسوی "بورژوا لیبرال‌ها" چشم امید دوخته‌اند. دوم آنکه تشخیص دهد که

جنگ بین دو...

پاره‌ای از شعارهای "لیبرالها" - علی‌رغم متغلبانه بودن اظهار آنها توسط لیبرالها - شعارهایی است که مردم طالب آن هستند. مردم طالب آزادی هستند. و آزادی حق مردم است. بدین ترتیب همانطور که در مورد گروگانگیری، مشی درست این نبود که گفته شود گروگانگیری نادرست است، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی نادرست است، بلکه درست این بود که گفته شود مبارزه‌ی ضد امپریالیستی امر واجبی است ولی این فرقه‌ی مدعی براستی ضد امپریالیست نیستند، هنوز با آمریکا سر و سر دارند، هنوز قراردادهای شاه با امپریالیسم را محترم می‌شمرند، که مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه‌داری جدا نیست، ... در مورد

این فرقه‌ی اخیر نیز، نه‌بر عنوان کردن شعارهای آزادیخواهانه، بلکه در غیرمادقانه بودن، متغلبانه بودن، ... آن باید تاکید کرد. بهتر است "بورژوا - لیبرالها" با فاشیستها (به هر دلیل) بجنگند تا اینکه در صلح باشند اما به شرط آنکه نیروهای دموکرات و انقلاب نگذارند توده‌ها بدام توهم جدید بیفتند. بر آنکه کسانی مانند مجاهدین نیروی بسیج کننده و در حقیقت کمک کننده به تحمیل توده‌ها را حول توهمی جدید سازند. و باز، بشرط آنکه چپ‌سردرگم از تفرس بورژوایی بودن ماهیت لیبرالها، با شعار دولت آزادیخواهی مبارزه نکند و در ذهنیت مسخ شده‌ی خویش نهندارد که آزادیخواهی منحصر به بورژوازی است. به چنین "چپی" باید گفته نه تنها آزادیخواهی منحصر به بورژوازی نیست بلکه در این عصر متعلق به آن نیز نیست، و از آن مهمتر در کشورهای نو مستعمره در جهان سرمایه‌داری عقب مانده نه خواست و نه امکان تحقق آن توسط بورژوازی نیز نیست. "آزادیخواهی" نعره‌ای است که تنها هنگامی که منافع بخشی از بورژوازی در جدالها بخطر می‌افتد از دهانش شنیده میشود. این نعره بیان جنگ است و چه نعره‌ی گویا بی‌است. نشانه‌ی آنست که فی‌المثل جنگ خورده بورژوازی و بورژوازی مطلوبه شده است. نشانه‌ی آنست که تفاوها تشدید یافته است. نشانه‌ی آنست که نیروی دیگر اجتماعی، پرولتاریا و همه‌ی کمونیستها بشرط داشتن درایت و کفایت میتوانند از موقعیت استفاده کنند. چه بهتر که بورژوا - لیبرالهای تقلبی و غیر تقلبی، با گیومه و بدون گیومه، فریاد آزادیخواهی سردهند، اگر چه اجازه ندهد که توهمی جدید آفریده شود، بهره‌بردار اصلی اوست. چه بهتر که زهرا خانم و رفیقش بجای آنکه بازو در بازو بیندازند، جنگ در جنگ بیفکنند. اگر چه آنقدر فراست داشته باشند که نهایت کار را ببینند و آنقدر سیاست داشته باشند که نگذارند توده‌ها مجذوب این جنگ اندازی شوند، از این مساله باید استقبال کند. باید به آقای قطب زاده و بنی صدر

و شرکاء بگوید که میدانیم متغلبانه آزادی - خواه شده‌اید، میدانیم که ریاکارانه می‌جنگید، ولی بجنگید، چون در جنگ شما و یار - ان دیروزتان است که امید فرجی هست. چون در جنگ شماست که ما ممکن است بتوانیم نفسی بکشیم. و چون گفته‌اند شغال بیشه‌ی مازندران را، نگیرد جز یک مازندران! پس، بهترین شق ممکن ادامه‌ی جنگ جنا - حهای حاکمیت است بشرط آنکه نیروهای چپ آگاهی و کفایت لازم را داشته باشند. این نکته نیز درست است که اگر قرار به سرود قطعی یکی از جناحهای حاکمیت باشد، با آنکه امکان برد بورژوا - لیبرالها در کوتاه مدت ضعیف است ولی معینا برد بورژوا - لیبرالها - قبل از تثبیت نهایی و ظهور ماهیت واقعیشان - میتواند امکان حرکت بیشتری بطور موقت برای نیروهای چپ در بر داشته باشد (در دموکراسی بورژوایی بی‌رحم بیش از فاشیسم امکان حرکت نیروهای پرولتری فراغم است) معینا باید دانست و بر این نکته تاکید کرد که در شرایط جامعه‌ای مانند جامعه‌ی ما، هم بخاطر ماهیت وابسته بورژوازی لیبرال، هم بخاطر ماهیت سرمایه، و هم بخاطر ماهیت بورژوازی، این نوع دموکراسی نیم بند بسیار سطحی، بسیار گذرا و بسیار ناپایدار است. بورژوازی لیبرال ممکن است در صورت تشوق پر فاشیستها نتواند بلافاصله خنقان تا اصل ایجاد کند (هر چند احتمال این تفوق ضعیف است) ولی این امر را پس از تثبیت و - احتمالا بخاطر تشبیت - خواهد کرد. باید درایت بسیار داشت که در این دوران کوتاه عدم تشبیت (کهما اینکه در فوق آمد)، بهره برداری لازم را برای پیشبرد امر مبارزه‌ی طبقه کارگر کرد.

تکلیفی که بخش اعظم چپ‌کنونی اگر نحسول عمیق نیاید از ادای آن عاجز خواهد ماند و یکبار دیگر شاهد تبدیل سه‌ساله ایران به سردار سپه ایران خواهد شد.

حقا!

در تکمیل و بخش

رهائی بگوشی

۱۶ آذر، روز دانشجو ...

"۱۶ آذر" امسال در شرایطی فرا میرسد که تمام دانشگاه‌ها توسط خا میان سرمایه به زنجیر کشیده شده‌اند. در شرایطی که ده‌ها هزار دانشجو از دانشگاه‌ها پشان رانده شده‌اند و به صفوف مبارزاتی بیکاران پیوسته‌اند، در شرایطی که جنگ ارتجاعی غیرعادلانه‌ی بین ایران و عراق همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده و روز بروز شکاف بین انقلاب و ضد انقلاب را عمیق‌تر و وسیع‌تر میکند.

سال پیش در چنین روزهایی دانشجویان قریاد میکشیدند و یورش فاشیستی رژیم را به خلق قهرمان کرده خلقی که در راه خودمختاری پیشقدم بود محکوم می نمودند. آنها همچون زمان دیکتاتوری شاه در مغربی بهم فشرده اسناد محکومیت رژیم را رو میکردند.

اما امسال، علیرغم گنج سربهایی که دامنگیر نیروهای چپ شده تا حدی که بجای دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در صدد "دفاع از مین" سرمایه داری بر آمده‌اند، علیرغم رخنه‌های انباشته (اکثریت) و روگردان آنها به حکومتگران و شتاب وحشتناکشان به سقوط در منجانب رفورمیسم و رویزیونیسم، نبودن یکی از سنگرهای عمده‌ی مبارزه - دانشگاه - در ترک تازیهای بیشرمانه‌ی رژیم نقشی اساسی بازی میکند.

اگر "۱۶ آذر" ها و "۱۳ آبان" ها داغهای سنگی هستند بر چهره‌ی منقور حکومت شاه، روزهایی همچون "اول اردیبهشت" امسال، روزیکه عمده‌ی حساب شده‌ی رژیم سبب مقاومت سراسری دانشجویان گردید، تا حدی که دانشجویان شب و روز از سنگرشان دفاع کردند و حماسه‌ها آفریدند فراموش نشدنی و جاوید خواهد ماند.

مقاومت یکپارچه‌ی دانشجویان دانشگاه تربیت معلم همچون خاری در چشم رژیم فرو رفت، بطوریکه فردای روزهای درگیری مردم فوج فوج به زیارت مستدقرا ارتجاعی و خشونت حکومتگران می پرداختند.

با مسلسل بستن بستن دانشجویان دانشگاه "جندی شاپور" هواز، دستگیری ده‌ها دانشجوی مدافع "باز بودن دانشگاه"، تجاوز به دختران دانشجو، اعدامها و ده‌ها نمونه‌ی دیگر، تمام گواه بر یک چیز است: "ترس و وحشت مرکب حکومتگران از افشاء شدن".

وای، روزها در تاریخ ثبت میشوند و سیاهه‌ای را بوجود می‌آورند که با قهری خشم آکنده و توفنده به بستن پرونده‌ی حکومت سرمایه داران منجر خواهد شد. آذر رژیم با مشت به دهان آزادیخواهان

میکوبد، اگر مشتهای گره کرده را با مسلهای پاسدارانش جواب میگوید، اگر با انتساب تهمتهای آریا مهری و سرکوب خلق عرب زمینه‌ساز جنگی اینچنین خائن برانداز میشود، اگر چشم دیدن دانشجو و دانشگاه را ندارد، اگر با علم کردن "دانشجویان خط امام"، مرگ را به بازی میگیرد، چه پاک! که مردم ما تجاربی برپا را زسرنگونی دیگرها میان سرمایه اندوخته‌اند که در پرتو ستیابی صحیح میتوانست منجر به ایجاد جامعه‌ای عساری از ستمهای جامعه سرمایه داری گردد.

دانشجویان نیز در جریان تسخیر دانشگاه توسط چماق‌داران، پاسداران و عده‌ای از مردم تحریک شده آموختند که نداشتن ارتباط توده‌ای وسیع، نداشتن پایگاهی استوار در میان مردم چگونه میتواند در عرصه‌ی مبارزه طبقاتی، زمانیکه ضد انقلاب به آخرین دستاویزهایش متشیت میشود زیان بخش باشد و چگونه سببی پشتیبان ماندن و در نتیجه ضربه پذیر شدن، میگردد و رفع این نقص را در سرنوشتی برنامه‌ی مبارزاتیان قرار دادند.

اکنون که حرکت اعتراضی مردم مسرود تا به احتمال زیاد خیزش جنبشهای خودبخودی را موجب گردد، بر دانشجویان است که با آغاز "اتحاد عمل" بر سر مسایل اولیه‌ی اساسی - بدون درگیر شدن بر سر جزئیات - مانند بازگشایی دانشگاهها، راهپیمایی‌هایی با شعارهای مشخص حول بازگشایی دانشگاهها و ... زمینه‌ی اتحاد حرکت اعتراضی مسرود و حرکت دانشجویی را فراهم سازند.

بر دانشجویان است که در شرایط فعلی که صدها هزار دانش آموز خوزستانی بی مدرسه مانده‌اند، مدارس کردستان تعطیل اند و دانش آموزان ده‌ها مدرسه در حال تحصن اند و با مدارسشان در آستانه‌ی انحلال بسر میبرند در تعمیق و ریشه‌یابی مسایل دانش آموزی و هم چنین در پیوند هر چه بیشتر با جنبش دانش آموزان بکوشند.

* برافراشته‌ترین دهرچم سرخ مبارزات دانشجویی، دانش آموزی

* پیش بسوی پیوند دادن جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی

* مرگ بر امپریالیسم و سرمایه داری